

سفرنامه محمدثابت مصری به ایران

اشاره

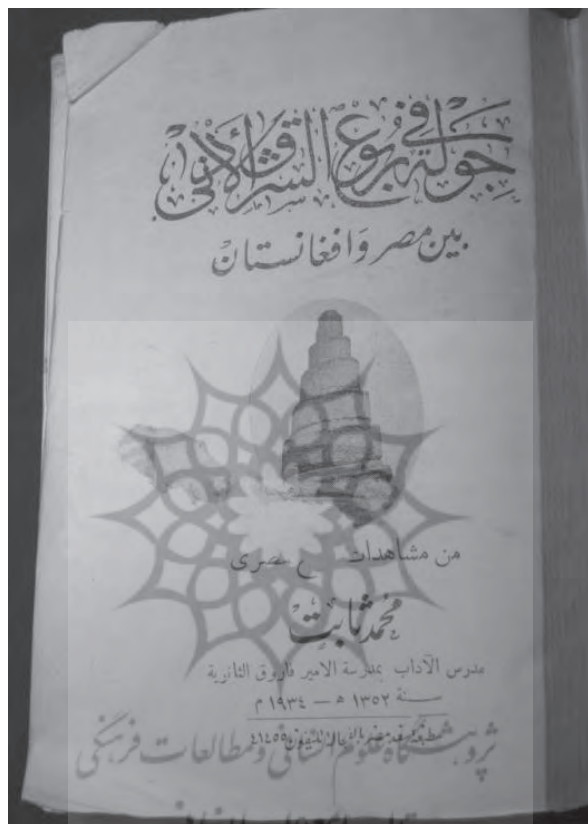
این نوشتار بخشی از سفرنامه محمدثابت مصری است که به سال ۱۹۳۳ میلادی مطابق با ۱۳۱۲ سیاحتی در فلسطین، سوریه، عراق، ترکیه، ایران و بخشی از افغانستان کرده است و سیاحت‌نامه خود را «جوله فی ربوع الشرق الادنی» نام نهاده است. این کتاب در ۲۹۴ صفحه در سال ۱۹۳۴ در قاهره چاپ و منتشر شده است. گزارش اداره اطلاعات و مطبوعات و ترجمه وزارت امور خارجه ایران، محمدثابت را معلم ادبیات دبیرستان امیرفاروق مصر، معرفی کرده است و چون سیاحت‌نامه او حاوی نکاتی انتقادی از وضع ایران نیز بوده است، وزارت امور خارجه بخش مربوط به ایران آن را ترجمه و برای دربار رضاخان فرستاده است و پیشنهاد کرده که اگر اجازه دهند قسمت‌های ناصحیح و زنده آن در جراید تهران مورد انتقاد قرار گیرد. ترجمه این بخش از سفرنامه با شماره ۴۳۹۹۴ و به تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۱۷ به وزارت دربار رضاشاه ارسال شده و در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۲۳ با شماره ۱۶۲۶ ثبت شده است.

از لابلای سطور این سفرنامه چنین به دست می‌آید که این فرد به دیار غرب نیز سفر کرده و ضمناً اطلاعات اولیه او از شیعه و تشیع اندک است و متأثر از گزارش‌های مستشرقین به شیعه نگریسته و نه یک مسلمان شرقی. او در این سفر همراهی آلمانی به نام «پالفتس» داشته که در ترجمه بخش حاضر از او با عنوان شخصی مطلع یاد شده است که با خرج دولت خود برای بهبود مناسبات دولت آلمان و دولتی که او (محمد ثابت) وارد خاک آنها می‌شود، مسافرت می‌نموده و چند زبان می‌دانست و مقدار زیادی آلات و ادوات و ماشین تحریر و دستگاه‌های دقیق عکاسی همراه داشت.

تاریخ سفر او از اوایل مرداد تا اوایل مهر ۱۳۱۲ بوده است و بعد از بازگشت به مصر

مجله‌نامه مطالعات تاریخی

سفرنامه خود را چاپ نموده و احتمالاً نمونه‌ای از آن را برای سفارت ایران در مصر ارسال کرده است. متن موجود از صفحه ۱۷۳ کتاب «جوله فی ربوع الشرق الادنی» آغاز شده است.



۱۴۶

ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی

محمد ثابت نام مصری، معلم ادبیات دبیرستان امیر فاروق مصر، در سال ۱۹۳۴ میلادی سیاحتی در فلسطین، سوریه، عراق، ترکیه، ایران و قسمتی از افغانستان نموده، و سیاحتنامه‌ای به نام «جوله فی ربوع الشرق الادنی» تألیف کرده است که قسمت مربوط به ایران ترجمه و تلواً برای استحضار دفتر مخصوص شاهنشاهی ایفاد می‌گردد. اگر اجازه فرمایند قسمت‌های ناصحیح و زننده در جریده تهران مورد انتقاد قرار گیرد.

وزیر امور خارجه

به طرف کرمانشاه

ترن به طرف ایران حرکت نموده مسافت بین بغداد و خانقین را در ظرف ده ساعت طی کرد. تمام این مدت در دشت‌های عراق که شبیه صحاری غیرمسکون است حرکت می‌نمودیم. غالب اراضی عراق خالصه دولت است؛ چنانکه املاک اربابی و خرده‌مالک از خمس کلیه اراضی عراق تجاوز نمی‌نماید و معتقدم که علت خرابی و بایر افتادن اراضی مملکت همین است که اراضی به دولت تعلق دارد. و نمی‌دانم به چه جهت اراضی را بر مردم تقسیم نمی‌نمایند که هم مملکت آباد گردد و هم عایدی خزانه زیادت‌تر شود. خانقین عبارت از قصبچه‌ای است که شبیه به یکی از دهات مصر است. از خانقین اتومبیل برای ایران کرایه نمودیم، زیرا تقریباً هیچ راه آهنی از فلات ایران عبور نمی‌نماید.

قسمت من در این مسافرت سواری اتومبیل لاری شد. زیرا این سیستم اتومبیل بیشتر از سایر اقسام در آنجا متداول است. اتومبیل در اراضی تپه و ماهور عبور می‌نمود و هرچه جلوتر می‌رفتیم بر پیچ و خم کوه‌ها می‌افزود و متدرجاً از فلات ایران که ارتفاعش از سه هزار الی پنج هزار پاست بالاتر می‌رفتیم.



بغداد



کرمانشاه

مناظر کوهستان زیبا و قشنگ بود؛ جز این که تقریباً خالی از هر نوع سبزه و درختی است، لکن با این حال خیلی از منظره مسطح ملال‌آور عراق زیباتر است؛ ولو این که فاقد جلال و ابهت کوه‌های سبز و پربرف است ولی هر اندازه که بیشتر داخل کوه می‌شدیم بر مقدار درخت‌های کوچک می‌افزود و جوی‌های تند روان زیاد می‌شد.

در نیمه راه موتور اتومبیل شکست و لذا پیاده و منتظر ورود اتومبیل دیگری شدیم و ۶ ساعت در وسط آن بیابان کوهستانی مخوف معطل ماندیم؛ تا آن که اتومبیل لاری دیگری که از عراق مراجعت می‌کرد وارد شد و ما را سوار کرده به راه افتادیم.

... اول چیزی که در ایران مرا آزرده ساخت رفتار بد مأمورین گمرک بود؛ چنانکه در تفتیش اثاثیه به حدی سخت‌گیری می‌نمودند که از حدود عقل و منطق خارج بود.

مأمورین گمرک بدون سبب و جهتی ۷ ساعت ما را معطل نمودند. در داخله مملکت همین که وارد یک مرکز پست جدیدی می‌شدیم جواز سفر مطالبه می‌کردند و مدتی ما را برای رسیدگی به جواز و امضای آن معطل می‌نمودند.

خلاصه پس از ۲۴ ساعت وارد کرمانشاه شدیم.

این شهر شبیه به برخی از مراکز عقب‌افتاده مصر است. ما در میهمانخانه «فرانسه» که از زیباترین میهمانخانه‌های شهر است منزل نمودیم. خوراک میهمانخانه مطابق اغذیه شرقی و لذیذ است.

برای این که بعد از زحمت دو روزه قوای خود را تجدید نمایم، دو روز در این شهر توقف کردم. لذا شروع به گردش در شهر نمودم و به حدی سیل گدایان را مشاهده کردم که یک دقیقه نمی‌گذشت مگر این که یکی از آنها به انسان متوسل شود. بسیاری از این اشخاص گدائی را پیشه و شغل خود قرار داده‌اند.

هنوز غروب نشده بود که سیل خانم‌هایی که در حالت نیمه حجاب با مردها مخلوط بودند با نهایت دهشت^۲ مشاهده نمودم. ... چیزی که بر دهشت من افزود این بود که فهمیدم تمام خانم‌های مزبور به بدکاره^۳ هستند که عقب سر مردها مخصوصاً غربا راه می‌افتند و... زیرا همین عمل را یکی از طرق تحصیل معاش می‌دانند.

شاید علت آن فقر و احتیاج و... باشد که در کلیه ایران شایع است و یا هم ضعف صحت مردها است که به واسطه ابتلا به افیون که رنگ‌های آنها را پریده و آنها را لاغر و ضعیف نموده و از کار کردن و سعی در عمل بازداشته است و همین مسئله بر فقر و بیچارگی مردم و عده گدایان افزوده است.

مکرر بعضی از جوان‌ها را مشاهده می‌نمودم که با صورت‌های فرو رفته خود قادر به راه رفتن نبودند. بسیاری هم دارای هیکل‌های بزرگ و قوی هستند. طوری که اطلاع به هم رسانیدم دولت مشروب را که ممنوع بوده برای این مجاز ساخته است که مردم به مشروب میل کرده و از استعمال افیون منصرف گردند و من اشخاصی را دیدم که به هر دو مبتلا بودند.

زراعت تریاک از خیلی قدیم از دوره سومری‌ها و بابلی‌ها، یعنی ۶ قرن پیش از میلاد در ایران، مرسوم بوده و امروز از ۲۶ ولایت ایران در ۱۸ ولایت این محصول به عمل می‌آید. مقدار محصول تریاک ایران را به یک میلیون و نیم رطل تخمین می‌زنند و جمع خیلی زیادی از تجارت این جنس زندگانی می‌نمایند؛ مثلاً ربع سکنه اصفهان مشغول این تجارت هستند و بعد از نفت، تریاک دومین قلم صادرات ایران را تشکیل می‌دهد.

چون دولت تریاک را انحصار کرده و بعد از آن که محصول به تصرف دولت درآمد دو ثلث آن به خارج صادر می‌شود، در سال ۱۹۳۰ به مبلغ یک میلیون و صد و پنجاه هزار لیره صادر شده و قسمت اعظم آن از طریق راه‌آهن سبیریه به شرق اقصی صادر می‌شود. تریاک

ایران از بهترین انواع تریاک‌های دنیاست.

یک ثلث محصول در خود ایران مصرف می‌شود و قسمت زیادی هم به وسیله قاچاق به فروش می‌رسد و منفعتی که از فروش آن به مردم می‌رسد کمتر از ۲۵۰ هزار لیبره نیست. کشیدن تریاک در کلیه ایران و علی‌الخصوص در جنوب شیوع دارد. در خود تهران از ربع میلیون جمعیت ۲۵ هزار نفر مبتلا به افیون هستند و در کرمان که ایالات جنوبی است از ۶۰ هزار نفر جمعیت ۲۵ هزار نفر آن تریاکی می‌باشند.

خود ایرانی‌ها در حین شوخی می‌گویند «در کرمان از بین هر سه نفر، چهار نفر آنها تریاکی هستند». با آن که مجمع اتفاق ملل اجازه نمی‌دهد که هر ده هزار نفر بیش از ۱۲ رطل مصرف نمایند، در ایران هر ده هزار نفر ۴۵۹ رطل یعنی ۳۸ برابر آنچه را که جامعه ملل اجازه می‌دهد مصرف می‌کنند.

از جمله چیزهایی که به شیوع و کشیدن آن کمک می‌نماید اول آن که منبع عایدی زیادی است به علاوه دارای فوایدی هم هست. مثلاً برای جلوگیری از سرما در بعضی از دهات کوهستانی که فشار سرما زیاد است فایده دارد و گذشته از آن مخدر هم هست و در قدیم مقداری تریاک با مقداری از گوشت افعی مخلوط می‌نمودند و «یکریس» یا «تریاکا» نامیده می‌شد.

ایرانی‌ها آن را تریاک می‌نامند و کسی را که تریاک می‌کشد تریاکی می‌گویند. با آن که یک حبه آن خیلی ضرر دارد، اشخاصی در ایران یک دفعه چند حبه آن را می‌بلعند و نمی‌میرند. زیرا جسمشان را مسموم نموده است.

مهمترین مضرات افیون خفیف کردن بدن، محزون نمودن انسان، ایجاد تشنگی، تولید بلاهت و کودنی در عقل است.

تنها اشخاص بزرگ به کشیدن و خوردن تریاک معتاد نیستند؛ بلکه به اطفال هم می‌خورانند. مثلاً مادرها برای خواب نمودن اطفال محلول پوست خشخاش را به اطفال خود می‌دهند و آن را «شربت بچه» می‌نامند. بعضی از آنها یک حبه تریاک را زیر ناخن انگشت می‌گذارند و طفل مثل آن که می‌خواهد شیر بخورد آن را می‌مکد تا آن که خواب برود.

آیا این ترتیب بیش از هر چیزی صحت جسمانی و عقلانی ملت ایران را تهدید نمی‌نماید؟ تأثیر افیون درجه‌ای است که حیواناتی که در اتاق‌های اشخاص تریاکی زندگی می‌نمایند بدان عادت می‌کنند و همین که از استشمام آن ممنوع شدند بنای بی‌تأثیری می‌گذارند و مثل این است که حیوانات آنها نیز تریاکی شده‌اند.

دولت تریاک را لوله نموده و در کاغذ پیچیده و بدین طریق می‌فروشد. قیمت هر لوله یک ریال و نیم است و ریال ایرانی با ده ملیم مصری مساوی است. می‌دیدم رفقای همسفر

ما هر جا پیاده می‌شدند، به وسیله یک اسطوانی [استوانه‌ای] که سرش محکم بسته و فقط از وسط دارای سوراخی است که نصف یا ثلث لیوان روی آن می‌چسبد مشغول کشیدن تریاک می‌شدند. دوات مزبور دارای چوبی است به طول یک و جب که لوله آن را دم دهان می‌گذارند و سپس به وسیله انبر یک اخگر برداشته و آن را به تریاکی که روی سوراخ دوات چسبیده نزدیک می‌نمایند و پک می‌زنند تا آنکه تمام شود. آن‌طور که سابق تصور می‌کردم که تریاک را در سر قلیان و یا چپق می‌گذارند و می‌کشند حقیقت ندارد.

سابق تصور می‌کردم که فقر و بیچارگی در هندوستان که قبلاً مسافرتی به آنجا کرده بودم از هر جا بیشتر مجسم است ولی حالا می‌خواهم بگویم که فشار فقر در ایران از هر جا زیادتر و سخت‌تر است؛ چنانکه انسان به هر جا نظر اندازد جمعی را مشاهده می‌کند که فقر، ابدان آنها را مسخ نموده. چنان که یکی بدون حرکت در کوچه خوابیده و دیگری طفل کوچکی در بغل دارد و آن دیگر با یک وضع مخوفی ناله و گریه می‌کند.

...

اگر شخصی پوست خربزه و یا سیب در کوچه اندازد از شدت هجومی که برای ربودن آن از دست همدیگر می‌نمایند، انسان متوحش می‌شود. در طول راه مشاهده می‌نمودم که هر کسی یک نانی که به طول نصف قامت انسان است روی کول انداخته است. نان آنجا نازک و مثل فطیر است و روی اخگر آن را بریان می‌کنند و همین مسئله آن را گندم‌گون و دلچسب به عمل می‌آورد.

بخش دوم

به طرف تهران

شهر فقیر کرمانشاه که از حیث مناظر بیچارگی و پریشانی خیلی غنی است، ترک گفته و برای رفتن تهران که تا آنجا ۴۱۴ کیلومتر است، مصمم شدم ولی یک روز اجباراً معطل شدم زیرا در ایران اگر انسان نخواهد اتومبیل دربست که خیلی گران است بگیرد، ناچار باید منتظر اتومبیل‌های مسافری شود به علاوه آن ایام اداره قشونی اتومبیل‌های مردم را با زور و بدون اجرت برای ارسال قشون و مهمات به مناطق شورش می‌گرفت و از این رو اتومبیل‌دارها، اتومبیل‌های خود را پنهان می‌کردند و مسافر مجبور بود که به طور محرمانه درصدد تجسس اتومبیلی برآید و اتومبیل هم تا عده مسافر تکمیل نمی‌شد، حرکت نمی‌کرد.

در عرض راه نقوشی را مشاهده نمودیم که روی کوه در نقطه کنده شده و چشمه آب

سرد گوارایی در پایین آن وجود دارد. این نقوش متعلق به «دارا» است و آن را طاق بستان یا بیستون می‌نامند.

در پهلوی آن صخره بزرگی وجود دارد که مطالبی با سه زبان روی آن نوشته شده و علما از روی آن موفق به حل معمای تاریخ قدیم ایران شده‌اند و همان خدمتی را به تاریخ کرده که صخره «رشید» به تاریخ مصر کرد.

از آنجا به قریه کوچک اسدآباد، وطن مرحوم سیدجمال‌الدین افغانی وارد شدیم. این قریه با وصف کوچکی خاطره‌هایی در قلب من تولید کرد. اتومبیل ما فرسوده و کهنه بود از این رو مکرر خراب و معطل شد. چنان که مسافت بین همدان و کرمانشاه را در ظرف هشت ساعت طی کردیم.

بدتر از همه این بود که دو نفر از همسفرهای ما مشروب‌خوار و تریاکی بودند و از این رو همین که به یک قهوه‌خانه می‌رسیدیم (قهوه‌خانه در عرض راه خیلی زیاد است) اتومبیل را نگاه می‌داشتند و می‌رفتند کله خود را پر کنند.

من به صرف جای اکتفا می‌کردم و چایی را بدون شیرینی می‌آوردند فقط پیشخدمت چند قطعه کوچک قند در دست انسان می‌گذارد و چایی را بدین طریق می‌خورند که یک قطعه قند در دهان می‌اندازند و پشت سر آن چایی می‌خورند. طرز چایی خوردن عموم ایرانیان همین‌طور است.

در بین همسفرهای ما یک نفر وجود داشت که تا درجه‌ای عربی را می‌دانست و با لهجه اغراق‌آمیز و مبالغه اوضاع ایران را شرح می‌داد و خیلی سعی داشت که هر چیزی را خیلی گنده و بزرگ جلوه دهد. در ضمن صحبت متعرض تاریخ پر از افتخار گذشته ایران شد و بعد از آن عنان سخن را به جانب روس و انگلیس معطوف داشت و بنای دشنام و بدگویی به این دو دولت گذاشت و می‌گفت ایرانیان کاملاً موفق شدند که این دو دولت را از خاک خود اخراج نمایند. ... و می‌گویند با آن که عرب‌ها ایرانیان را مسلمان و مدت مدیدی در آن‌جا حکومت کردند، مع‌هذا ایران ملیت و زبان خود را حفظ کرد.

...

اتفاقاً در میهمان‌خانه همدان، همسفر ما مرا به دیگری معرفی کرده و گفت ایشان مصری هستند و به زبان عربی تکلم می‌کنند.

شخص مزبور با خنکی و دور از نزاکت گفت من از هر چه عرب است نفرت دارم. از جمله اغراق‌های همسفر من این بود که می‌گفت تهران در عظمت به پایه برلین و پاریس می‌رسد. وقتی که وارد شدم دیدم نسبت به شهر اسیوط ما هم چیزی نیست.

حب و تفاخر و خود را زیاد جلوه دادن از خصایص ایرانیان است. این صفت اگر چه نتیجه ضعف اخلاقی است، ولی از طرف دیگر برای غرور و نخوت ملی بی‌فایده نیست. با وصف اختلاف نژاد و زبان سکنه مملکت، وحدت ملی که در هر نقطه وجود داشت خیلی مایه شگفتم بود.

عادات و رسوم مخصوص فارسی‌ها به واسطه اختلاف نژادی تقریباً وجود ندارد، ولی مع‌هذا وحدت ملی خیلی قوی است. ایرانی‌ها مثل انگلیسی‌ها بیش از هر مملکتی اختلاف نژادی دارند.

اولین عناصری که در آن کشور متوطن شده ساکنان ساحل بحر خزر هستند. سپس آریایی‌های شمالی از شرق روسیه و تورانی‌های مغول از مغرب سبیریه در دو هزار سال قبل از میلاد وارد این سرزمین شده‌اند.

گفته می‌شود که ممالک عربی در تحت تأثیر سه سیاست که عبارت از زبان و دیانت و عادات است، یک وحدت سیاسی تشکیل داده و این بزرگ‌ترین مساحتی است در دنیا که به واسطه کمک اوضاع طبیعی و شباهت خاک به همدیگر این ترتیب در آن پیش آمده است.

ولی در ایران کاملاً عکس این قضیه موجود است. زیرا شش زبان مختلف در ایران وجود دارد و هر کدام از آنها به چند لهجه جداگانه تقسیم می‌شود ولو این که در اثر سهولت مواصلات و اختلاط در سایه نشر معارف و نظام اجباری زبان فارسی بنای غلبه گذارده، چنان که سه ربع مردم امروز به آن زبان تکلم کنند.

همین‌طور از حیث مذهب فرق مختلفه وجود دارد ولو این که اغلب سکنه مملکت شیعی هستند و جمعیت آنها از ده میلیون تجاوز نمی‌کند و عده سنی‌ها کم هستند که در نواحی کردستان، آذربایجان و بلوچستان زندگی می‌کنند.

دیگر از اقلیت‌ها عبارتند از: مسیحی‌ها و زرتشتی‌های آتش‌پرست و صوفیه و بهائیه ...

[تمدن] ایران مانع از تحلیل ایرانیان در عرب شد و از این رو نمی‌توان حمله [اعراب] را از

این حیث یک فتح و پیروزی تلقی کرد.

بعضی‌ها تصور می‌کنند که علت عدم امتزاج مزبور این است که قشون عرب زن‌های خود را همراه نمی‌آوردند و غالب آنها زنان ایرانی را اختیار می‌کردند. لذا اولاد آنها تابع مادرهای خود شدند و چیزهایی را که از عادات ایرانیان به آنها تلقین می‌کردند، فرا گرفتند و به این واسطه یک نسل جدیدی به وجود آمد که با حاکم و محکوم تفاوت داشت. مستشرقین می‌گویند که ایرانی‌ها از حیث عقل و توکل و نشاط بر عرب‌های حاکم تفوق داشتند و از این رو بعد از آن که مغول‌ها بر این مملکت مسلط شدند، هلاکو و امیر تیمور مأموران ایرانی استخدام کردند و

قوانین ایران را به حال خود گذاشتند.

سلسله صفویه ایران را مرکزیت داد و متحد ساخت و چون دوره آنها در نیمه قرن هجدهم سپری شد، عنصر فارس بر سایر عناصر مملکت تفوق و غلبه داشت.

یک وحدت ملی در ایران وجود دارد که از حیث تعصب ملی بر همه ملل آسیا و برخی از ممالک اروپا نیز برتری دارند. ایرانی اصلاً یک آدم اجتماعی است و از این بابت گوی سبقت از تمام اقوام مشرق زمین ربوده است.

در مشرق زمین قاعدتاً طبقات ممتاز ارسطوکراسی میل به اجتماع دارند ولی در ایران عکس این قضیه مشهود است. زیرا عامه مردم و حتی طبقات خیلی پست و پائین اجتماعی هستند.

استعداد ایرانی در صنعت از عرب زیادتر است و بهتر می‌تواند کارها را اداره و ریاست کند. از این رو می‌دیدم که در عراق و افغانستان و هندوستان بیشتر رؤسای پلیس از نژاد ایرانی هستند.

ایرانی اساساً دقیق و سریع‌الانتقال و قابل تحصیل است ولو این که به نظریات فلسفی بیش از کارهای عملی میل می‌کند. شعر را دوست می‌دارد و به این واسطه برای حفظ اشعار دارای قدرت و استعداد غریبی است.

بعضی از آنها دیوان سعدی و حافظ و قصه‌های سهراب را تمام حفظ دارند. ایرانی‌ها مثل سایر ملل اسلامی دارای نظامات طبقاتی نیستند و بیش از کرد و عرب و افغان جمال را دوست می‌دارند و هر کجا هستند ولو دارای وضعیت سختی باشند، مسرت را برای خود ایجاد می‌کنند. قدرت نظامی آنها را تاریخ از دیر زمانی تأیید کرده است.

شب را در همدان توقف کردیم و در یک میهمانخانه قشنگی منزل کردیم. صبح در شهر گردش نمودیم و چنین به نظر رسید که از کرمانشاه آبادتر و بزرگتر است و در اطراف شهر باغ‌های خرمی وجود دارد. ارتفاع این شهر از سطح دریا شش هزار پاست و در دامنه کوه الوند واقع است. موقعیت آن خیلی قشنگ و جذاب است و می‌گویند این شهر «اکباتان» است که اسکندر ذخایر گرانبهای آن را در مراجعت از شرق غارت کرد.

آشوری‌ها آن را «هگمتانه» می‌نامیده‌اند و پایتخت مملکت ماد بوده است. مدفن استر و مردخای در جوار این شهر است و لذا یهودی‌ها آن را مقدس دانسته و در قلوب آنها دارای مقامی ارجمند بوده است. همین شهر وطن و مدفن بدیع‌الزمان [همدانی]^۹ و آرامگاه ابن سینا است.

فعالاً جنبشی برای تبدیل قدیم به جدید در شهر مشاهده می‌شود و این همان رویه‌ای



نمایی از شهر همدان در سال ۱۳۰۷ هـ ش

است که شاهنشاه ایران در هر نقطه تعقیب می‌کند. ... احدی قدرت ندارد که متعرض مسایل حزبی و سیاسی شود و هر کس به این کار اقدام کرد، جان خود را از دست خواهد داد و خود مردم را جاسوس و مفتش همدیگر قرار داده و اشخاص در ازای اطلاعاتی که می‌دهند مزد می‌گیرند.

میل عمومی به طرف نهضت و اصلاح و ترقی شأن مملکت و بیدار کردن ملت از خواب غفلت دیرینه محسوس است. ساعت ۱۱ صبح از همدان به طرف تهران حرکت کردیم و از دشت‌های وسیعی که پر از مرغزار بود، گذشته با وصف خوبی اتومبیل و مهارت شوfer ساعت ۶ بعد از ظهر، یعنی پس از طی هفت ساعت راه، وارد قزوین شدیم و خیلی تعجب کردم قبل از ورود اتومبیل چطور مسافرت می‌کرده‌اند. زیرا اتومبیل بعد از جنگ عمومی در ایران مورد استفاده واقع شده است.

سابق، مردم به وسیله قاطر و الاغ مسافرت می‌کرده‌اند و اموال التجاره با شتر حمل و نقل می‌شده است و از این رو مسافرت آنها چند ماه طول می‌کشیده و زحمات طاقت‌فرسایی

را متحمل می‌شده‌اند و در معرض خطر حملات اشرار و قطاع‌الطریق هم بوده‌اند. زیرا در آن ادوار مثل امروز امنیت در مملکت حکمفرما نبوده است. هنوز هم آثار حیوانات مزبوره، مخصوصاً در دهات نمایان است. ایرانی‌ها عموماً در سواری اسب مهارت دارند و تاکنون مرکوب اساسی آنهاست. واقعاً اتومبیل رل مهمی را در تطور و تحول مملکت ایران بازی می‌کند. چنان که عده‌ی زیادی اتومبیل‌رانی را حرفه خود قرار داده و به هر جا وارد می‌شوی گاراژهای زیادی که دارای مسافرخانه هم هست، مشاهده می‌کنی.

قزوین شهر کوچکی است ولی چون وقتی پایتخت شاهان صفوی بوده زیباتر از همدان است. از جمله چیزهایی که جلب نظر می‌کند یکی اداره نظمیه است که به واسطه پیش‌خوان‌ها و طاق‌های مرتفع آن که به کاشی‌های کبود خیلی زیبا و آراسته و آیاتی از قرآن شریف نیز بر آن نوشته شده است. دیگری مسجد جامع و گنبد کبود زیبایش می‌باشد.



ساختمان بلدیة در قزوین

خالد بن ولید و [امیرانی] که در ایام فتح اسلامی با او بودند، در این مسجد نماز خوانده‌اند. بعضی از محلات شهر قدیمی و دارای کوچه‌های تنگی است که از تابش آفتاب محروم است و مخصوصاً بازارهای پیچ در پیچ آن. در دو سمت همدان راه‌ها را خوب و کوبیده مشاهده کردم و بعد معلوم شد که این راه را انگلیسها و روسها در ایام جنگ تسطیح کرده‌اند چه هر دو طرف از همدیگر ملاحظه داشتند.

روسها از شمال و انگلیسها از جنوب به همدان حمله کردند. از آنجا عازم تهران شدیم و همه جا از وسط اراضی مرتفع و خشکی عبور کردیم. پس از ورود به قریه کرج، که تا تهران یک ساعت فاصله دارد، شوفر احساس خستگی کرده کیف تریاک حواس او را پرت کرد و سرش دور می‌زد؛ لذا اصرار کرد که شب را در آنجا بمانیم ما هم ناچار مطیع اراده او شدیم. صبح که برخاستیم دیدیم که قریه کرج در وسط مزارع خرم و درخت‌های انبوهی واقع است. اراضی آن قریه معروفترین کلیه اراضی زراعت کار ایران است و لذا مدرسه فلاحت و کارخانه قندسازی را در آن بنا کرده‌اند که چغندر هم در حوالی آن زراعت می‌شود.

بخش سوم

چاشتگاه روز سوم اگوست

صبح روز سوم وارد تهران شدیم و همه جا از وسط شهر عبور می‌کردیم ... خیابان‌ها را وسعت داده‌اند و به جای غلبه سنگ‌های قدیم شروع به آسفالت‌کردن آن شده است و بعد از آن که خانه‌های آن جا عبارت از اتاق‌های کوتاه و تنگ و تاریک بوده، ساختمان‌های بلند و مرتفعی بنای خودآرایی گذارده‌اند.

از دور قله کوه دماوند که مرتفع‌ترین قله ایران و به ارتفاع ۱۹۴۰۰ پاست، دیده می‌شود که تاجی از برف شفاف سفید در سر دارد و در پشت قله مزبور سلسله جبال البرز و ایالت قدیم طبرستان واقع است.

من در گراند هتل که بزرگترین میهمانخانه این شهر و در خیابان لاله‌زار واقع است، منزل گزیدم. لاله‌زار تازه‌ترین خیابانی است که فرش نمودن آن خاتمه یافته است. پس از قدری استراحت به تماشای نقاط مختلفه شهر رفتم و چیزی که مرا مجذوب نمود، دروازه‌ها و پیشخوان‌های مرتفع آن بود که با کاشی و نقش‌های بدیع منقش گشته است. تاق‌های مزبور از بهترین ممیزات تهران است، مشاهده این دروازه‌ها مرا به یاد دروازه‌های پایتخت چین انداخت.

بازار شهر جذاب و جالب توجه و دارای شعب و شاخه‌های خارج از اندازه است و تمام آن به وسیله تاق‌های گنبد مانند مسقف است و به حدی ازدحام است که مردم به هم چسبیده و هیچ‌گاه ولوله و صدا خاموش نمی‌شود.

غالب خانه‌های تهران دارای پیشخوان‌های کاشی‌کاری زیبایی است که منتهی به حیاط می‌شود. در وسط حیاط‌ها حوضی آب وجود دارد که در آن آب‌تنی می‌کنند و برای احتیاجات



نمایی از شهر تهران

خود از آن آب استفاده می‌کنند. اتاقها به شکل مربع به وسیله درب‌های زیبا و قشنگی مشرف بر حیاط است و اکثراً یک باغچه ساده در وسط حیاط وجود دارد. ایرانی‌ها مثل ژاپنیها شیفته باغ و سبزه و گل و لاله می‌باشند ولو این که باغچه‌های آنها فاقد انتظام و حسن ذوق است. تهران دارای چندین مسجد به طرز معماری ایرانی است که هر کدام دارای مناره‌های کوتاه باریکی است. قهوه‌خانه در آنجا نسبت به آنچه در عراق دیدم، خیلی کم است و بیشتر وسایل تفریح و مشغولیت مردم سینماست. زنها نیمه حجابی دارند و یک چادر مشکی نازک شفاف می‌کنند. [پوشش] صورت آنها سایه‌بان مشبک افقی است. عده قلیلی هم لباس فرنگی می‌پوشند. ... ولی کثرت و زیادی زنان مبتذل مرا مبهوت کرد. در طول راه‌ها و خیابان‌ها انسان مشاهده می‌نماید که زنها خود را آرایش داده، می‌روند و می‌آیند.

...

شاید هم در نتیجه نفوذ چند صباح روسیه لاقیدی منفور آن مملکت نیز در این کشور اثر کرده باشد.

...

روز جمعه با حالت سستی و کسالت از خوابگاه بلند شدم؛ زیرا به واسطه گرمی هوا شب دیر خوابیده بودم. هوای تهران به گرمی مایل تر است تا برودت ولی مع هذا خیلی بهتر از هوای عراق است. در آسمان تهران پاره‌های ابر مشاهده می‌شود که قدری از حرارت آفتاب می‌کاهد. خلاصه بنای گردش در اطراف شهر تهران گذاشتم ولی چون روز جمعه بود، شهر را ساکن و آرام مشاهده کردم و تجارت‌خانه‌ها عموماً بسته بود؛ زیرا روز جمعه روز تعطیل است و غالب کسبه و ارباب حرف آن را محترم شمرده در آن روز دست از کار می‌کشند. مردم تهران از اهالی بیرون و اطراف پاکیزه‌ترند ولو این که در آن جا نیز به صورت هولناک و رقت‌آوری گدا مشاهده می‌شود. فقر و گدایی در ایران یک آفت مهلکی است. اگر چه در بین ایرانیان اشخاص خیلی متمول هم وجود دارند. از جمله عادات نفرت‌انگیز آنها این است که هر جا رسیدند آب دهن می‌اندازند و دماغ خود را می‌گیرند، حتی اشخاص مهذب تربیت‌شده نیز این کار را می‌کنند. دماغ خود را با دستمال نمی‌گیرند بلکه آن را در بین دو انگشت فشار می‌دهند و دماغ آنها یک صدایی می‌دهد که خیلی نفرت‌آور است، ولی مع هذا خیلی مؤدبند چنان که انسان دائماً می‌شنود که کلمه ممنون را تکرار می‌کنند و اگر راجع به یک چیزی استفهام نمایند و یا خواستند راجع به مطلبی اظهار رضایت کنند، کلمه «بلی» را با لطف و ادب مخصوص استعمال می‌کنند.

بزرگ‌ها وقتی که به انسان می‌رسند به جمله «سلام علیکم» مبادرت می‌نمایند، ولی اطفال فقط می‌گویند «سلام» و اعم از این که شما را بشناسند یا نشناسند سلام می‌کنند. لباس ایرانی‌ها تقریباً متحدالشکل شده، یعنی همه آنها لباس فرنگی می‌پوشند و کلاه پهلوی سر می‌گذارند و تنها چیزی که ایشان را از دیگران تمیز می‌دهد، کلاه پهلوی است و تقریباً اثری از لباس قدیم که عمامه و عبای پشمی باشد، وجود ندارد فقط اعلی حضرت علمای مذهبی را از پوشیدن لباس جدید مستثنی فرموده و آنها با عمامه‌های مشکی خود به طور قلت دیده می‌شوند.

... رضاشاه از یک خانواده متوسطی است که با روسیه جنگید و قشون او را دوست داشت. از این رو در سال ۱۹۲۱ به تهران حمله کرد و در نتیجه فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را در دست گرفت و در اکتبر ۱۹۲۳ به مقام ریاست وزرایی نایل گشت. سپس به سلطنت رسید و از این لحاظ که مرد میدان سیاست و شمشیر است، شباهت کاملی به مصطفی کمال دارد. وی تمایل زیادی به نظامات و ترتیبات اروپایی دارد. ...

در اول مرتبه توجه خود را به اصلاح قشون معطوف داشت و قشون مهمی مرکب از چهل هزار نفر سرباز تهیه کرد و در همان اثنا که احمدشاه به قرار عادت همیشه در «ریوی



تهران، خیابان ناصرخسرو

پرا^۶ به سر می‌برد، رضاشاه نهضت کرد ... در سال ۱۹۲۵ تاج سلطنت را بر سر گذاشت و در روی تخت سلاطین تیموری که نادرشاه از هند غصب کرده بود، در قصر «گلستان» جلوس کرد. سپس قانون اساسی را تغییر داد.

... از جنبه مالی بعد از آن که نقره، واحد پول ایران بود، رضاشاه طلا را واحد پول مملکت قرار داد و برای این که از زیادتی واردات جلوگیری کند، تجارت را انحصار نمود و ورود نقره را به کلی ممنوع ساخت و مالیات‌ها را اصلاح فرمود و در نتیجه عایدات مملکت به پنج میلیون لیره بالغ گردید. گذشته از آن عایدات انحصار قند نیز در حدود یک میلیون لیره است و مالیاتی که مخصوص طرق وضع شده است نیز به ششصد هزار لیره می‌رسد. مالیات نفت و بنزین نیز به ۱۱۵۱۹۷۹ لیره بالغ می‌شود.

... گمرک مهم‌ترین منبع عایدات عمومی محسوب می‌شود. دولت ایران ۴۴٪ کلیه بودجه خود را به وزارت جنگ اختصاص می‌دهد.

اصلاح لشکر با مساعدت صاحب‌منصبان سوئدی شروع شده و در سال ۱۹۲۶ نظام اجباری

برقرار گردید.

... نظارت بر وزارت جنگ با شخص پهلوی است. مجموع قشون ایران که از هر حیث تجهیزاتش کامل است، به هشتاد هزار نفر بالغ می شود ...

وزارت جنگ پاسخگوی پارلمان نیست و فقط در پیشگاه شخص شاه مسئول است. ... در اثنای مسافرت آثار و خرابه‌های پل‌های عظیمی که هنوز از عظمت گذشته حکایت می نماید را مشاهده می کردیم. شهرت ایرانی‌ها از لحاظ تسطیح طرق بیش از رومیهاست. قبل از جنگ عمومی حمل و نقل به وسیله مال و مکاری صورت می گرفت؛ ولی دخالت روس و انگلیس کمک به ایجاد طریق شوسه نمود و اطراف مملکت به وسیله اتومبیل به همدیگر مربوط شد؛ همین‌طور احتیاجات جنگی موجب تهیه آشیانه‌ها و فرودگاه‌های طیارات گردید که بعد همه آنها را تسلیم دولت ایران نمودند.

... بین تهران و بحر خزر در حدود ۲۵ میل تونل لازم دارد. از این رو راه آهن خیلی گران تمام خواهد شد. برخی عقیده دارند که متصل ساختن راه آهن تهران به بغداد اولی بود.

مع‌هذا هنوز مملکت دارای نواقص زیادی است. از آن جمله مسائل حفظ‌الصحه است؛ مثلاً مع‌جمله نواقصی که در ایران و حتی خود تهران وجود دارد، مسئله آب خوردن است.

۱۶۱

ایرانی‌ها از قدیم عادت دارند که آب را از منابع چشمه‌سارها گرفته به وسیله قنوات و مجاری زیرزمین وارد شهرها می نمایند و به وسیله جویها آبهای مزبور وارد آب‌انبارها و حوض‌هایی می شود که آن را انبار می کنند و آبهایی که از سر حوض‌ها و آب‌انبارها خارج شد، مجدداً وارد مجاری می شود و شهرها یا خانه‌های دیگر را مشروب می کند.

در شهرها در کنار جاده‌ها و خیابان‌های عمومی جوی‌های سر باز مشاهده می شود که هر کس می تواند به آن دست‌اندازی نماید و دیده می شود که یکی در آن شست‌وشو می نماید و دیگری آب جهت منزل برمی دارد و آن دیگری دماغ خود را در آن می گیرد و یکی آب چرکین و کثافات در جوی می ریزد.

... اغلب خارجی‌ها آب خوردن را از سفارت انگلیس می آورند؛ زیرا آنها در مظهر قنات آب سفارت یک تلمبه و آب صاف‌کن نصب کرده‌اند. به این واسطه هیچ تعجبی ندارد که بینیم امراض مختلف مخصوصاً آبله که چهره‌های بسیاری را زشت و چشم‌ها را معیوب می کند به طور کثرت وجود دارد. کچلی به اندازه [ای] انتشار دارد که حتی به طبقات تربیت شده نیز سرایت کرده و در بین طبقات پائین کمتر شخصی دیده می شود که سرش سالم باشد.

... اطبا هم خیلی کم هستند و از این رو متوسط حفظ‌الصحه اشخاصی که عمر آنها از

۲۵ تا ۵۰ سال می‌باشد، ده مرتبه کمتر از میزان متوسط حفظ‌الصحه نظایر آنها در ممالک راقیه می‌باشد.

بخش چهارم

به طرف خراسان

عازم خراسان مدفن حضرت امام رضا[ع] که از ائمه شیعه و فرزند حضرت امام موسی کاظم[ع] مدفون در بغداد است، شدم. مرقد آن حضرت در مشهد دومین شهر ایران و اولین شهر مقدس آن کشور واقع شده [است]. ضریح حضرت، کعبه ایرانیان و تا تهران خیلی مسافت دارد و زیادترا از ۱۶۰ فرسخ است. فرسخ مقیاس مسافت در ایران است. هر فرسخ در حدود شش کیلومتر است و بنابراین از تهران تا مشهد بیش از هزار کیلومتر می‌شود که سابق مردم به وسیله شتر و قاطر و الاغ این مسافت را در ظرف چهل یا شصت روز طی می‌کردند ولی امروز بین دو - سه روز می‌توان به وسیله اتومبیل این راه را پیمود.



حرم امام رضا(علیه‌السلام)

من پهلوی دست شوfer در یک اتومبیل بزرگی که دارای چرخ‌های جفت است جا گرفتم. همسفران ما همه زوار و مرکب از مرد و زن و پیر و جوان و متجاوز از بیست نفر بودند. شب حرکت کردیم و تمام این اشخاص مجسمه ایمان مطلق بودند و از تحمل زحمت مشقت این مسافرت جز نیل [به] زیارت حضرت امام آرزویی نداشتند.

[آنها] توشه خود را همراه داشتند، ولی من برای آذوقه فقط اعتمادم به ایستگاه‌ها و وسایل ساده خواب و خوراک آن بود. پس از هر مدتی زوار مجتمعاً با حالت خشوعی فریاد می‌زدند «لاهم سلی الی مهمد الی مهمد» [مقصودش اللهم صل علی محمد و آل محمد می‌باشد که زوار تکرار می‌کرده‌اند. (مترجم)]

در بین راه به محوطه‌هایی می‌رسیدیم که ایرانی‌ها آن را مسافرخانه یا کاروانسرا می‌نامند. در آنجا اماکنی شبیه به کاروانسراها دیده می‌شد که دارای اتاق‌هایی بود که از حیث اثاثیه و لوازم خیلی فقیر و دارای غذای ساده هم بودند که از آن توشه می‌گرفتیم و قدری هم راحت می‌نمودیم. آن‌گاه مجدداً به راه می‌افتادیم.

... شوfer در نور مهتاب و روشنایی چراغ به تندی می‌راند که ناگاه دیدیم اتومبیل از جاده منحرف گشته به طرف سراشیبی می‌رود که در پائین آن یک دره بسیار عمیقی واقع است. نزدیک بود که از شدت تکان اتومبیل زهره ما آب شود. همگی فریاد کردند، این به آن خورد و دیگری به دیوار اتومبیل. سپس یک حرکت خیلی سخت کرد و یک صدایی داد که گوش ما را کر ساخت. بلافاصله دیدیم که اتومبیل قبل از این که برگردد پشت یک صخره بزرگی گیر کرده بسیاری از مسافران مجروح شدند. بین دو ابروی من نیز شکافی برداشت که مانند سیل خون از آن جاری بود. یک ضربت سختی هم به زانویم رسید که منجر به شکست آن شد که هنوز هم صدمات آن را می‌کشم. از هول جان از اتومبیل پریدم و آنجا مدهوش روی صخره خوابیدم صبح که بیدار شدم دیدم که اساساً چرخ اتومبیل شکسته و اگر لطف خداوند شامل نبود، امروز در عالمی غیر از عالم کنونی بودیم.

یک روز تمام در آن بیابان خشک توقف کردیم. من توشه و خوراکی هم نداشتم و با یک تکه نانی که یکی از زوار به من قرض داد، رفع گرسنگی کردم تا آن که شوfer از تهران مراجعت کرد و قائم‌مقام لوازم شکسته را با خود آورد و خرابی‌هایی که در نتیجه غفلتش روی داده بود اصلاح کرده دوباره به راه افتادیم و خدا را سپاسگزار شدیم که در آن ناحیه دور از دست ما را از خطر مرگ نجات داد.

همسفرهای ما نجات و سلامتی ما را نتیجه رضایت حضرت امام می‌دانستند...
اتومبیل‌های بزرگ اتصالاً و بدون انقطاع با کثرت مهیبی در این راه آمد و رفت می‌نمایند و

همه حامل زوارند. می گویند در این راه با وصف سختی آن بیش از هر راه دیگر مملکت آمد و رفت می شود؛ زیرا مشهد در نظر ایرانی ها [مقدس است و زیارت امام رضا (ع) حج فقرا تلقی می شود]. از این رو مشاهده می شود که اشخاص ناتوان و بی اندازه فقیر برای مخارج مشهد مبلغی صرفه جویی می کنند و آرزو دارند که در آنجا بمیرند که در آن سرزمین مقدس و طاهر مدفون شوند.

در وسط تپه و ماهورها حرکت می کردیم و از برخی تپه های خیلی سخت که پیچ و خم های متوالی آن از عجایب است، بالا می رفتیم. تمام این اراضی خشک و خالی از نباتات است، مگر در وسط دره ها که جوی های آب روانی جریان داشته و در اطراف آن دهاتی با خانه های کوتاه گلی و خشتی برپا شده.

بعد از یک روز و نیم وارد جلگه هایی شدیم که غالباً صحراست و آنجا اول خاک خراسان است و از اراضی سابق خشک تر است.

از جمله شهرهای بزرگی که در راه دیدیم سمنان و دامغان و شاهرود و سبزوار و سپس نیشابور بود و هم این شهرها شبیه به مراکز صعید^۷ مصر است که به طور کثرت باغ و مزارع در حوالی آنها موجود است و چون دیدم که پنبه در آنجا زیاد زراعت می شود خیلی متعجب شدم. محصول آن نیز بد نیست؛ در بعضی از نقاط کارخانه هایی دایر کرده اند که غالب آن پنبه ها را مصرف می کنند.

شنیدم که اخیراً قیمت پنبه ترقی کرده بود و قیمت هر قنطار^۸ به ۱۲۰ فروش^۹ بالغ شد بعد از آن که تنزل فاحش کرده بود.

زراعت حبوبات مخصوصاً جو و گندم به طور کثرت در تمام ایران انتشار دارد علی الخصوص در خراسان غالباً میزان محصول زیادتر از احتیاج مردم است ولی بدی طرق مواصلات و گرانی کرایه مانع از صدور آن است و همین مطلب باعث می شود که در یک نقطه بی اندازه جنس ارزان باشد و در نقطه دیگر بحدی گران و کمیاب که مردم گرفتار مجاعه و گرسنگی می شوند.

... مردم آنجا نان گندم مخلوط به جو می خوردند ولی خوراک عمدتاً ایالات واقع در نزدیکی بحر خزر برنج است. از جمله نباتات فراوان میوه توت به منظور تربیت کرم ابریشم است. در حوالی بحر خزر نیشکر نیز می کارند و چغندر را در جهات مختلفه زراعت می کنند. فعلاً منبع عمدتاً ثروت مملکت از زراعت است و صناعت در مرحله اولیه و آغاز نشو و نماست.

... فعلاً بیش از عشر اراضی ایران زراعت نمی شود و بیش از نصف مساحت مملکت حتی برای چراگاه های فقیر هم مفید نیست. یعنی اگر فرض کنیم که هر یک رأس گوسفند سه

فدان^{۱۱} (هر فدان یک گاوبند است) زمین لازم دارد، باز این اراضی برای مرتع صلاحیت ندارد. اما گوسفندی که دارای دنبه‌های چاق بزرگ است که در آخر بهار وزن هر یک از هجده رطل تجاوز می‌کند، هر یک رأس در سال ده فدان زمین لازم دارد. مع‌هذا دنبه‌های گوسفند در فصل زمستان خیلی لاغر به نظر می‌آید. در بین راه بسیاری از این قبیل گوسفندها را می‌دیدیم.

چوپان‌ها (ایلات و عشایر) ربع سکنه ایران را تشکیل می‌دهند...

غالب اراضی ایران ملک یک طبقه قلیلی از ملاکین بزرگ است؛ ولی به واسطه کمی کارگر رفتار آنها با رعایا خوب است. مالک در مقابل نصف محصول آب و بذر به رعیت می‌دهد و مالیات دولت را هم می‌پردازد.

زراعت با وصف کمی آن اساس ثروت مملکت را تشکیل می‌دهد و زارع با طبیعت بی‌رحم مملکت زورآزمایی می‌کند.

باران مملکت کم و نادر است و جز در زمستان و بهار برف در کوهها نمی‌بارد و در نتیجه برف و باران زمستان و بهار، زراعت ممکن شده است و چون باران ایران نامنظم و غیرثابت است، در چشمه‌ها و مجاری آب تأثیر می‌کند و همین باعث شده است که اراضی قابل زراعت هم در ظرف پنج سال جز یک مرتبه زراعت نمی‌شود. بعضی تصور می‌کنند که زراعت دیمی برای آنها مفیدتر است.

طرز معیشت رعایا و زارعین ایران چندان بد نیست. در خانه‌های گلی منزل می‌کنند. خوراک آنها گندم و دوغ و پنیر است. در تابستان مقدار زیادی سبزیجات و میوه مصرف می‌کنند. گوشت فقط در زمستان هفته [ای] یک مرتبه می‌خورند. طرز زندگانی طبقه تجار بهتر از دیگران است و آنها به مکر و تزویر و تقلب معروفند و چنان که در مثل گفته می‌شود: «یک ارمنی دو یونانی را گول می‌زند و یک ایرانی با عقل ده ارمنی بازی می‌کند.»

من تقاضا کردم که اتومبیل در نیشابور مدفن (عمر خیام) توقف کند. عمر خیام در ربع اخیر قرن چهارده می‌زیسته و چنین وصیت کرده است که او را در نقطه‌ای به خاک بسپارند که درختان انبوه بر وی سایه افکنند و سالی دو مرتبه برگهای پژمرده آن درختان مزار او را بپوشانند.^{۱۱}

من به زیارت مزار او رفتم و دیدم واقعاً در وسط مزارع سبز و خرمی واقع شده.

پهلوی آن یک قبه خیلی عالی و مزین دیدم که منتهی درجه در نقش و تزیین آن زحمت کشیده‌اند. من تصور کردم که این همان مزار خیام است ولی بعد معلوم شد که مرقد محمد محروق از سلاله حضرت حسین [ع] است.

هر سال عده زیادی از خارجی‌ها مزار خیام را زیارت می‌کنند؛ زیرا به واسطه رباعیات نغزش که به تمام السنه عالم ترجمه شده نام خود را جاوید گذارده است. ...

باز تپه‌ها شروع شد و ما هم از آن تپه‌ها بالا می‌رفتیم تا آن که شهر مشهد نمایان شد. شهر مزبور در دامنه کوه واقع و ما پس از سه روز و چهار شب طی مسافت از تهران و تحمل انواع زحمت و شداید وارد آن شهر شدیم. همین که شهر پیدا شد، شوفر مسافران را مطلع ساخت که مشهد نمودار است. زوار در وسط مه و دود که هوا را تیره ساخته بود سعی می‌نمودند که شهر را ببینند و هر کسی که می‌دید آیات تبریک می‌خواند و از سنگ یک تپه می‌ساختند و سپس به قدر قوه انعام به شوفر می‌دادند.

بخش پنجم

مشهد مقدس (طوس قدیم)

وارد مشهد شدیم. مزارع سبز و خرم و باغ‌های باصفا شهر را احاطه کرده و در یک منطقه واقع است که از حیث میوه و مخصوصاً هلو و انگور خیلی غنی است. در اول شهر پلیس برای ملاحظه جواز سفر ما را معطل کرد و این مطلب بیش از ده مرتبه از تهران تا مشهد تکرار شد. سپس از خیابان‌های وسیعی که دو طرف آن درختکاری شده و در اطراف آن عمارت‌های جدید کوتاهی ساخته‌اند عبور کردیم.

۱۶۶

... من در «میهمانخانه ملی» منزل کردم. میهمانخانه مزبور پاکیزه و قشنگ است، ولی چیزی که نظر مرا جلب کرد، عمارت بزرگ و باشکوه قونسولخانه انگلیس بود و این خود علامت نفوذ سابق انگلیس در این کشور است و حتی می‌گفتند که یک وقت همسایگان قونسولخانه خواسته بودند که خانه خود را از عمارت قونسولخانه بلندتر کنند، قونسول جلوگیری کرده و اظهار داشته بود که جایز نیست حرمت قونسولخانه انگلیس مکشوف شود.

یک وقت هم این شهر داخل منطقه نفوذ روس بوده به این واسطه جمعیت زیادی از نژاد روس در آنجا مشاهده کردم و غالب مردم زبان روسی را می‌دانند ولی امروز نفوذ مطلق با خود ایرانی‌هاست. عازم زیارت ضریح حضرت رضا [ع] شدم.

گنبد طلائی ضریح حضرت از مسافت خیلی دور نمایان بود. وقتی که وارد مسجد و حرم شدیم، دیدیم بی‌اندازه عالی و فاخر است. دروازه‌های آن که یکی بعد از دیگری است دارای نقش و نگار و هنر شرقی خیلی زیبایی است، که به کاشی و بلور و مرمر و رُخام مزین شده است و جلو هر یک از پیشخوان‌های اساسی که چهار تاست یک صحنی مربع وجود دارد که حجره‌هایی کاشی‌کاری بدیع در اطراف آن برای طلاب ساخته شده و عبارت از دو طبقه است. یک قنات از وسط صحن عبور می‌کند که برای خوردن و شست‌وشو و شستن کفش و... از آن استفاده می‌کنند.

دروازه اصلی ضریح تمام از طلای خالص پوشیده شده و دارای خم و پیچ‌های خیلی جذابی است. بالای ضریح یک گنبد از زر خالص ساخته شده. مسجد دارای دو مناره باریک می‌باشد که با یک پرده طلا از فرق تا قدم پوشیده شده است.

جمعیت که مثل دریای متلاطم موج به نظر می‌آید، خارج از حد و اندازه است. من وقتی که می‌خواستم از این طرف به آن طرف بروم، از شدت ازدحام جمعیت نتوانستم راهی برای خود بشکافم. بعضی از آنها تربیت شده و پاکیزه و خوش‌اندامند و برخی گدا و بیچاره و دارای لباس‌های مندرس و چرکین و متعفن هستند که میکروب امراض از آنها برمی‌خیزد و جسم دیگران را سوراخ می‌کند.

علما با عمامه و ریش‌های بلند مخضوب مشاهده می‌شوند و هرگاه علمای مزبور سید و هاشمی باشند عمامه سیاه سر می‌گذارند و الا سفید.

زوار اجانب از افغانستان، عراق، هندوستان و سایر ممالک اسلامی هم به طور کثرت دیده می‌شوند. در پایه دیوارها جمعی زیاد با یک حال پریشانی فوق‌العاده افتاده و غالباً اشخاصی هستند که مرض آنها را علیل و بیچارگی قیافه‌شان را مسخ کرده است. در یکی از صحن‌های حرم یک راهرو طلاکار خیلی زیبایی وجود دارد، در داخل آن سقاخانه است... یک مرد میانسالی بر آن نظارت می‌کند و شب و روز شمع‌های زیادی در اطراف آن روشن است و یک آب‌گردانی هم در دست دارد که به وسیله آن آب را می‌گرداند. سعید و خوشبخت کسی است که از این آب بنوشد. به حدی ازدحام است که به کلی راه را بر همدیگر مسدود می‌سازند.

اخیراً از دروازه نقره ضریح وارد شدیم، مرقد حضرت در وسط شبکه‌های طلا و نقره که با جواهر قیمتی مرصع است، واقع می‌باشد. من در بیست دقیقه یک مرتبه دور آن طواف کردم و نزدیک بود از شدت جمعیت و ازدحام خفه شوم. ... از اینجا بیرون رفته، وارد صحن شدم. دیدم در هر گوشه از صحن یک نفر عالم به منبر رفته و مردم با حالت حزن و شبیه به بهت ساکت زیر منبر جمع شده و شیخ اخبار [امامان] علی و حسن و حسین (علیهم السلام) و سلاله شریفه آنها [را] برای آنها نقل می‌کرد و همگی گریه می‌کردند و همین که به اصل فاجعه اشاره می‌کرد، فریاد ندبه و زاری بلند می‌شد و به طوری به سر و صورت خود سخت می‌زدند که یک صدای تألم‌آوری از آن زدن‌ها بلند می‌شد.

در بین این جمعیت، طفل و بچه‌های نابالغ و جوان و خانم‌های جوان و پیرزن و پیرمرد و تحصیلکرده و بی‌سواد جاهل دیده می‌شدند و من از سیل اشک و گریه‌های سخت آنها خیلی تعجب می‌کردم. این تبلیغ در تمام مدت روز و در تمام گوشه‌های صحن مداومت دارد.

هنوز غروب نشده بود که از روی نقاره‌خانه دروازه وسط صدای طبلی به گوشم رسید که به طور مثلث می‌زد. بعد از آن فریاد صدای بوق خیلی مزعجی بلند شد و این مطلب تا غروب آفتاب دوام داشت...

موقع اذان یک عده زیادی از هر طرف اذان بلند می‌کنند. سپس نماز شروع می‌شود و اطفال روی منابر رفته با آن که مردم مشغول نمازند، فریاد و جیغ و داد می‌کنند.

... در کنار مسجد یک کتابخانه‌ای است که محتوی مقدار زیادی کتاب‌های خطی در علوم مختلفه اسلامی است و حتی گفته می‌شود که بزرگ‌ترین کتابخانه اسلامی در دنیا است. چند قرآن با خط خود حضرت امیر[ع] در آن کتابخانه است. در وسط یکی از صحن‌ها نمازگاهی است که آن را «گوهرشاد» می‌نامند. ...



نمایی از شهر مشهد و مسجد گوهرشاد

بسیاری از دروازه‌های حرم به بازارهای مسقف پیچ در پیچ مشهد منتهی می‌شود. بازار مشهد از تمام بازارهای ایران قشنگ‌تر و برای غیرمسلمان ورود در آن ممنوع است زیرا جزء حرم مقدس محسوب می‌شود و زمین آن مقدس است...

مکرر از من سؤال می‌کردند که آیا مسلمانی و از کدام ایالتی؟ من جواب می‌دادم، بلی مسلمانم. بعضی‌ها باز می‌پرسیدند آیا مسلمان و شیعی مذهبی؟ من باز جواب می‌دادم بلی مسلمانم؛ ...

سالیانه عده زوار به میلیونها می‌رسد مخصوصاً در ماه رجب اتومبیل‌های حامل زوار یک لحظه در راه قطع نمی‌شود. شروع به گردش در قسمت جدید شهر کردم. این قسمت قشنگ و دارای خیابان‌های وسیعی است که در دو طرف آن درخت‌کاری شده و از پای درخت‌ها جوی آب روان است و در دو طرف، عمارت‌های جدید کوتاهی وجود دارد.

تفرج‌گاه‌هایی دارد که از حیث انتظام و ترتیب بد نیست و پر از جمعیت و ازدحام می‌شود. در بین آنها عده زیادی از زنهای مبتدل دیده می‌شدند. قبلاً تصور می‌کردم که [حرم] حضرت امام رضا[ع] دارای احترامی است که مانع از این کارها می‌شود ولی معلوم است که اخلاق اجتماعی در ایران همه‌جا یکسان است. حتی در میهمانخانه‌ها ... مشروب می‌خورند و خیلی تعجب می‌کردند که چطور من تنها در یک اتاق می‌خوابم.

روز جمعه برای زیارت حضرت رفتم. در آن روز ازدحام مافوق تصور بود. خواستم داخل ضریح شوم نتوانستم. زیرا که زمین از خانم‌ها طوری مفروش بود که جای پا نبود. در راه‌ها دسته‌هایی راه افتاده بود که بچه‌ها بیرق‌هایی در دست و به قصد احیای جمعه فریاد می‌زدند. بعد از نماز مغرب علما شروع به روضه‌خوانی و ذکر مصائب [امامین] علی و حسین [علیهماالسلام] کردند و جمعیت سینه‌های خود را برهنه کرده و گاهی با دست و زمانی با زنجیر خیلی سنگینی به طور منظم و به یک شکل وحشتناکی سینه می‌زدند...

با وصف ازدحام زیاد درصدد برآمدم که داخل ضریح شوم که قبر هارون‌الرشید که شنیده بودم آن‌جا پهلوی قبر حضرت رضاست ببینم. وقتی که داخل شدیم دیدم طوری در یک گوشه متروک و مهجور افتاده که معلوم نیست و حتی من نتوانستم در اول مرتبه آن را ببینم و طوری هم آن را قرار داده‌اند که زوار در موقع طواف قبر حضرت رضا[ع] پشت به آن بایستند و این کار را به قصد احتقار کرده‌اند.

بسیاری بعد از زیارت حضرت رضا[ع]، هارون را لعن می‌کنند و به قسمی که روی آنها به طرف امام است، وی را لگد می‌زنند و می‌گویند لعنت خدا بر مأمون و پدرش ...

هارون‌الرشید برای سرکوبی یکی از حکام که طرفدار بنی‌امیه بود، عازم خراسان شد و در آنجا فوت شد و وصیت کرد که در همان محل که اسکندر مقدونی یک بیرقی در آن افراشت و پیش‌بینی کرد که مدفن یک شخصی عظیم خواهد بود، او را دفن کنند. وقتی که مأمون آمد، حضرت رضا[ع] را حاکم آن‌جا کرد و چون به بغداد برگشت و برادر خود امین را شکست داد و خلافت بر او مسلم شد، به اشاره او حضرت رضا[ع] را زهر دادند و چون فوت کرد در جوار هارون‌الرشید دفن کردند. داخل دالان مسجد محکمه مجازات اشخاصی است که در داخل حرم مرتکب گناهی شوند. حکومت این‌جا با متولی حرم می‌باشد و مثل

این است که یک حکومت جداگانه است.

بیرون دروازه میهمان‌خانه حضرت است که متولی روزانه خوراک برای زوار غریب است. یکی از علماء که آنها را ملا می‌نامند وفات کرد، تشییع جنازه او با یک صورت خیلی باشکوه به عمل آمد. روز جمعه عالم دیگری به منبر رفته برای او مرثیه خوانی می‌کرد و عبارات مرثیه تمام سرگذشت [امام] حسین [ع] بود.

این طور فهمیدم که فقط تا پنج سال قبل هرگاه یکی از علما وفات می‌کرد، تمام ادارات و مؤسسات دولتی و تجارت‌خانه‌ها و بانک‌ها تا سه روز تعطیل می‌شد. امام رضا [ع] دارای موقوفات خیلی زیادی است. کلیه عمارت‌ها و خانه‌های آن محله ملک امام است و مزارع خیلی زیادی دارد. اینها علاوه بر هدایای قیمتی است که تقدیم می‌کنند.

هر یک نفر ثروتمند که وفات کند قسمت عمده دارایی خود را وقف او می‌کند، در یکی از دروازه‌های مسجد، فیروزه [ای] آویزان است که به بزرگی تخم شترمرغ است و می‌گویند قیمت آن خارج از اندازه است. ...

ورود در محله اطراف حرم برای غیرمسلمان ممنوع است. دم دروازه‌های این محله زنجیرهایی کشیده‌اند. ... در خود مشهد، عده زیادی از بیچارگان روسیه مرد و زن و کودک مشاهده کردم و هر وقت که وارد نظمیۀ اداره پلیس می‌شدم، می‌دیدم عده زیادی از روسیه به واسطه فشار و سختی و گرسنگی وارد شده‌اند.

انسان مشاهده می‌کند که دخترهای روسی در طرف خیابان‌ها و کوچه‌ها نشسته و دستمال خود را پهن کرده‌اند که از عابران گدایی کنند.

بسیاری از ایرانی‌ها، زن‌های روسی می‌گیرند و غالباً کارگرهای میهمان‌خانه از آنها هستند. به زیارت مدفن نادرشاه رفتم که دایره نفوذ مملکت خود را وسعت داده و هندوستان را فتح کرد و غنایم قیمتی بسیاری از هندوستان آورد که از جمله تخت طاووس است که هنوز در قصر گلستان طهران نمایش داده می‌شود و اعلیحضرت پهلوی بر روی آن جلوس و تاجگذاری فرمود.

مرقد نادرشاه در وسط باغ وسیعی است که اطراف آن دیوارهای بلندی کشیده‌اند و تقریباً درخت‌های بزرگ و کهن آن را مستور داشته است. مشغولیت و اسباب تفریح ایرانی‌ها منحصر به نشستن در کافه‌ها و رفتن به سینماست. رقصخانه و تئاتر و رادیو خیلی کم و نادر است. موسیقی آنها شرقی خالص است و از حیث تهذیب و انتظام و ترتیب به پایه موسیقی ترک نمی‌رسد. مطبوع‌ترین آوازهای آنها عبارت است از فریادهایی شبیه به غنای زارعی

صعید مصر که در موقع آبیاری مزارع خود با ناوختن عود می‌خوانند. غالب آوازهای آنها نوای ایرانی است و این خود می‌رساند که اصلاً نوای مزبور از ایران بوده است. مطبوع‌ترین آلات موسیقی در نظر آنها سازی است که آن را تار می‌نامند و دارای چهار جفت تار بلند است. گردن آن خیلی بلند و دارای فواصل متعددی است. کمر کاسه آن باریک و دو طرف آن خیلی بزرگ ولی از کاسه عود ما کوچکتر است. آوازش روح‌افزا و طرب‌انگیز و بین ماندولین و کمانچه است.

حساب ماه در ایران شمسی و سال را به دوازده ماه تقسیم می‌کنند. ...

اسامی ماه‌ها با برج حمل، ثور و جوزا تا آخر تطبیق می‌کند و دارای اسامی فارسی است که برجهای عربی از آن ترجمه شده است و آنها به جای ماه فلان می‌نویسند برج فلان. روز اول سال که در بهار واقع است، جشن می‌گیرند و آن را نوروز می‌گویند و ایام عید تا یک هفته ادارات و مؤسسات دولتی تعطیل می‌شود، ولی مردم در حدود بیست روز عید می‌گیرند و مسلمان‌ها و زرتشتی‌ها هر دو این عید را محترم می‌شمارند و آن را به جمشید بزرگ نسبت می‌دهند که قبل از توفان [نوح] سلطنت می‌کرده است و می‌گویند این پادشاه هفتصد سال عمر کرده و در سال آخر زندگانی خود، دارای قوه لاهوتی شده، ... روزهای عید مردم لباسهای خوب می‌پوشند و خود را زیب و آرایش می‌دهند و قصه‌های سهراب و رستم و کورش را برای اطفال خود نقل می‌کنند.

ماه‌های محرم و صفر عزاداری است که مردم از ملاهی اجتناب می‌کنند و صدای موسیقی و رامشگر شنیده نمی‌شود. شبها غالباً به وسیله مجالس عزای شب‌زنده‌داری می‌کنند و قصه‌های سرگذشت [امامین] علی و حسین [علیهماالسلام] را گوش می‌دهند و گریه می‌کنند. غالب خانه‌ها در غیر ماه‌های محرم و صفر نیز شبهای جمعه روضه‌خوانی می‌کنند.

روز عاشورا مجالس عزاداری و مصیبت [امام] حسین [ع] در کلیه مملکت برپا می‌شود که طبل و نقاره می‌زنند و مشعل می‌افروزند و دسته‌ها راه می‌افتد، قمه و زنجیر به صورت و سینه خود می‌زنند و چون دسته به حرکت افتاد لباسهایی می‌آورند که پارچه سفیدی بر آنها کشیده و بر اسب [امام] حسین [ع] یک پارچه سفید خون‌آلودی کشیده‌اند که تیرهای زیادی در آن فرو رفته و بدان آویزان است و از پشت سر آن [اصحاب] و باقی افراد عائله مقدسه با اسلحه کامل سوار اسب هستند و مردم با لباس‌های سبز و از پشت سر آنها حرکت می‌کنند و در عقب آنها یک کجاوه‌ای است که حجله عروسی قاسم که در شب فاجعه بوده است را مجسم می‌کنند و چون عبدالله طفل شیرخوار بوده است، او را با گهواره حرکت می‌دهند و اطفال زیادی سوار اسب هستند و اطراف او را گرفته‌اند.



عزاداری ماه محرم

از خراسان به افغانستان

با وصف اخبار زیادی که راجع به توحش افغان‌ها و احتیاج آن مملکت به انتظامات و امنیت شنیده بودم، تصمیم گرفتم که آن مملکت را نیز سیاحت کنم. مثل این است که تمام پیشامدها دست به دست هم داده‌اند که مرا معطل کنند. زیرا چهار روز به انتظار پیدا شدن اتومبیل که عازم هرات شود، معطل ماندم و هر روز صاحب گاراژ وعده فردا می‌داد. عصر روز جمعه که آخرین روز میعاد بود، از من خواهش کرد که فردا تا صبح تأمل کنم، صبح با تلفن صحبت کردم و گفت عصر حرکت می‌کنیم و ساعت چهار بعد از ظهر اثاثیه خود را بیاورید همان‌طور کردم ولی برای این که عده مسافرتین تکمیل شود، مرا در آنجا معطل کرد و این معطلی تا بعد از شام به طول انجامید و چون خواستم سوار شوم یک نفر از مسافران که افغانی بود، اصرار داشت که در پهلوی شوfer نشیند و حال آن که آنجا را با گرفتن اجرت زیادتر برای من در نظر گرفته بودند. این جدال و کشمکش تا ساعت ده طول کشید آنگاه شخص مزبور رنجیده و از مسافرت منصرف شد و صاحب گاراژ گفت باید بروید و صبح بیایید من به میهمانخانه مراجعت کردم و شب را در آنجا ماندم. صبح که به گاراژ برگشتم هنوز اختلاف رفع نشده بود. به من پیشنهاد کرد که پولم را بگیرم زیرا شخص مزبور با هفت نفر از همراهان خود از رفتن استنکاف کرده بودند. من گفتم آیا

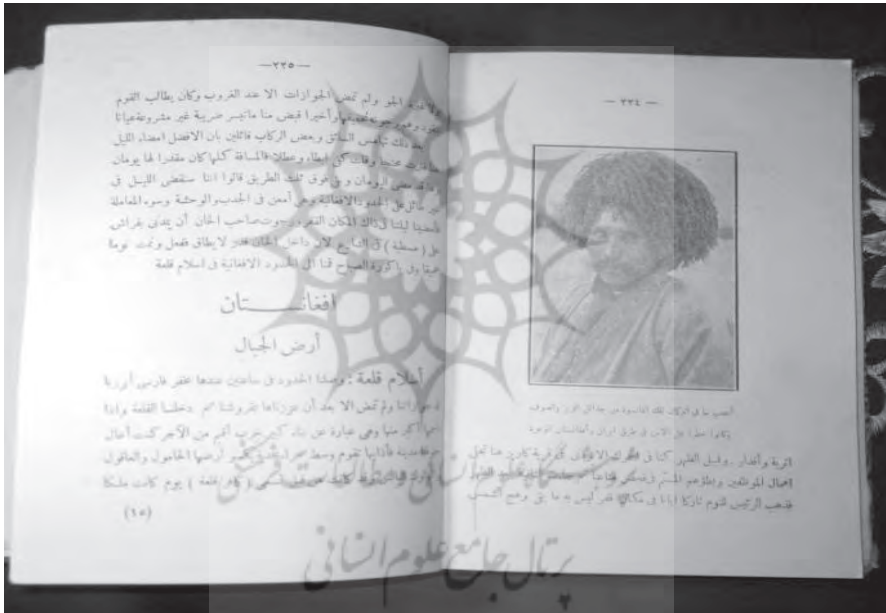
درجه پایبندی شما به قول و وعده به این اندازه است و آیا این قسم با یک میهمان رفتار می‌کنید که چهار روز به انتظار اتومبیل شما معطل شده است؟ این اظهار به رگ غیرت شوfer برخورد و گفت من ترجیح می‌دهم که با یک نفر مثل شما حرکت کنم و از همه اینها صرف‌نظر کنم. سرانجام این طور با شخص افغانی کنار آمدیم که هر دو پهلوی دست شوfer بنشینیم با آن که شخص خیلی تنومند و قوی هیکل بود، ناچار قبول کردم.

ساعت ۹:۳۰ صبح حرکت کردیم. مسافت از مشهد تا هرات فقط شصت فرسخ یعنی قریب چهارصد کیلومتر است. ثلث این مسافت را تا ساعت چهار بعد از ظهر طی کردیم. ساعت چهار در یک مسافرخانه‌ای کوچک که دارای اتاقهای تنگ و گرفته بود و یک باغچه غیر منظم و بی‌ترتیبی در جلو واقع بود، توقف کردیم. جز نان سیاه کلفت و تخم‌مرغ و ماست، خوراکی موجود نبود. ما به واسطه گرسنگی زیاد و خستگی فوق‌العاده با نهایت اشتها غذای مزبور را میل کردیم. بعد از دو ساعت گفتم حرکت می‌کنیم. شوfer اظهار داشت که یک ساعت دیگر می‌مانیم [تا] بعضی از اسباب‌های اتومبیل را اصلاح کنیم. همین مسئله موجب شد که هشت ساعت تمام در آن جای وحشتناک بمانیم. پیش خود گفتم چه داعی داشت که در این راه سخت مسافرت کنم. من با افغانستان که حکایت عجیب را متوجه سکنه می‌کنند که هر عزم قوی را سست و هر شخص را از خیال مسافرت به آن منصرف می‌کند چه کار داشتم؟ ولی باز گفتم مگر لذتی بالاتر از فائق آمدن بر سختی‌ها و مشکلات و وصول به مقصد که مدنظر دارم و عبارت از دیدن همه ممالک روی زمین است، وجود دارد؟ و آیا انسان در دنیا جز یک نفر مجاهد است که برای رسیدن به مقصود که مدنظر قرار داده است، مجاهدت می‌کند؟ و البته اگر موفق شوم خواهش نفس را برآورده و اگر موفق نشوم هم نیت کار خیر کرده است. من خواهم رفت هر اندازه راه سخت و مشکل و مخوف باشد. یک منزل دیگر پیمودیم تا آن که خستگی ما را مجبور کرد به یک کاروانسرای خرابه پناهنده شویم. در آن جا روی زمین خوابیدیم و یک فرشی وجود نداشت. صبح غذایی که با آن سدرمق کنم هم جز یک نان غلیث [=مخلوط جو و گندم] سیاه و مقداری چای چیز دیگری نداشتند و خداوند داند که محتوی چه اندازه خاک و کثافت بود.

قبل از ظهر به گمرک‌خانه ایران در قریه کاریز رسیدیم. در این جا مسامحه کاری ملال‌آور مأموران در تفتیش اثاثیه به طور وضوح بر ما معلوم شد. ساعت دو بعد از ظهر رسید و هنوز تفتیش اثاثیه خاتمه نیافته، آن‌گاه رؤسا رفتند بخوابند و ما را در آفتاب سوزان که هیچ نوع سایه‌بانی نداشتیم و حایلی نبود که ما را از گرما و خاک هوا محفوظ دارد، سرگردان و بلا تکلیف گذاشت و تا غروب جوازهای ما امضا نشد.

مدیر گمرک از مسافران مطالبه پول می‌کرد و آنان برای تخفیف، چانه می‌زدند و سرانجام هر چه مقدور بود علناً یک پول غیرقانونی از ما گرفت. بعد از آن شوfer با مسافران نجوا کردند

که بهتر است شب در این جا بمانیم. من سخت اعتراض کردم و گفتم معطلی بس است. برای این مسافرت از مشهد تا هرات دو روز پیش‌بینی شده بود. اکنون دو روز گذشته و هنوز از یک ثلث راه باقی است. آنها جواب دادند که ما مجبور خواهیم شد شب را در سرحد افغانستان بمانیم آنجا بیابان‌تر و موحش‌تر است و رفتار مأموران آنجا هم بدتر از اینجا است. شب در آنجا توقف کردیم و از صاحب کاروانسرا خواهش کردم که یک فرش به من بدهد در کوچه بخوابم. زیرا داخل کاروانسرا به حدی کثیف بود که تحمل‌پذیر نبود. صاحب کاروانسرا همان کار را کرد به واسطه خستگی خواب خوش کردم. صبح رهسپار سرحد افغانستان و اسلام‌قلعه شدیم.



بخش ششم

افغانستان مملکت کوهستانی
اسلام قلعه

پس از طی دو ساعت وارد سرحد شدیم. در آنجا یک پست امنیه ایرانی وجود داشت. جوازهای خود را ارائه دادیم ولی بدون دادن پول امضا شد.

بعد رفتیم داخل قلعه، دیدیم اسمش از خود او مهمتر است و عبارت از یک بنای خرابه‌ای است از آجر ساخته شده. من تصور می‌کردم که اطراف آن شهر است ولی دیدیم خیر در وسط یک بیابان خشکی واقع شده که اراضی آن پر از خارشتر خشک است. این جا قبلاً یعنی ایامی که در تصرف ایران بوده، کافرقلعه نام داشت. ... بعد از آن که امان‌الله خان^{۱۲} پادشاه سابق افغانستان آن‌جا را ضمیمه مملکت خود کرد، آن را (اسلام‌قلعه) نامید.

بعد از آن [محمد ثابت] راجع به لباس مأموران سرحد افغانستان و شلووارهای گشاد و عمامه دنباله‌دار آنها [و] این که روی زمین می‌نشینند صحبت می‌کند تا آن که می‌گوید نظامی‌ها شروع به پیاده کردن اثاثیه از اتومبیل کردند و با دقت زیاد هر قطعه را علیحده تفتیش می‌کردند و همین که یک چیز غریب یا جدیدی را می‌دیدند، آن را گرفته و به همدیگر نشان می‌دادند و در اطراف آنها با کندی و خون‌سردی عجیبی قصه‌ها و افسانه‌ها و حکایت می‌کردند. چنان که مدت این تفتیش سه ساعت طول کشید. گفتم دیگر تمام شد حرکت کنیم، جواب دادند هنوز جوازها مانده و سرانجام تا آخر روز ما را معطل کردند و در بین تفتیش مکرر مطالبه پول از مسافران می‌کردند و هر کدام سه چهار مرتبه به اشخاص مختلف پول داده بودند و باز هم نظامیان سرحدی افغانستان همین که چیزی از اثاثیه مسافران به نظر آنها خوب و مطبوع می‌آمد، با زور می‌گرفتند و بعد کشمکش بین صاحب جنس و نظامی درمی‌گرفت تا بعد به یک ترتیبی با هم کنار می‌آمدند.

آفتابه یک مسافری به نظر یک نظامی مطبوع آمد ولی صاحبش آن را پس گرفت و چون آن را در اتومبیل گذاشت، موقع حرکت اتومبیل نظامی آمده بود بدون این که بفهمد آن را برداشته بود.

بعد از آن [نویسنده] راجع به حرکت خود از اسلام‌قلعه صحبت می‌کند تا این که می‌گوید: در موقعی که راجع به مسافت تا هرات صحبت می‌کردم یک دفعه اتومبیل ایستاد و معلوم شد بنزین ندارد. آن‌گاه می‌گوید: جان و وقت مسافر در این ممالک در معرض خطر است زیرا انسان بین خود وقتی برای رفتن و مراجعت تعیین می‌کند و همگی می‌گویند این مدت برای رفتن و مراجعت کافی است، بعد معلوم می‌شود که یک ساعت در نظر آنها یک روز و یک روز یک ماه است و شاید خرابی وسایل حمل و نقل موجب شده که قیمت وقت را ندانند و وعده خود را محترم نشمارند. مثلاً در موقعی که یک اتومبیل حرکت می‌کند اتومبیل دیگری از طرف مقابل می‌رسد. هر دو می‌ایستند و مدت‌ها شروع به قصه و افسانه‌گویی می‌کنند و ابداً به مسئولیت در مقابل مسافری اهمیت نمی‌دهند، ولی با این حال

بهتر از مسافرت با شتر و الاغ است. بعد می‌گوید: اتومبیل کوچکی رسید و مقداری بنزین به ما داد و با همان بنزین به هرات که بیش از یک ساعت فاصله نداشت، رسیدیم. آن‌گاه شرحی راجع به حقارت و کثافت هرات می‌نویسد و می‌گوید: عمارت آن گلی و فقط مقداری از خانه‌های اعیان از آجر ساخته شده، فقط دارای دو خیابان عمودی است که امان‌الله‌خان درست کرده و بهترین چیز در این شهر بقایای مسجد قدیمی است که مناره‌های کاشی‌کاری آن از چند میل دیده می‌شود.

در اطراف شهر مزارع سبز و خرمی است. آن‌گاه می‌گوید درصدد میهمانخانه برآمدم. گفتند میهمانخانه وجود ندارد و باید میهمان یکی از اعیان شهر شوی و چون قبول نکردم، مرا به یگانه میهمانخانه شهر که پس از دو ماه تأسیس و هنوز ناتمام بود، دلالت کردند. بعد شرحی راجع به خرابی میهمانخانه می‌نویسد و می‌گوید: مستراح هم نداشت و مسافر را به خرابه‌ها راهنمایی می‌کردند و حتی منازل آنها هم دارای مستراح نیست و به خرابه‌ها و پشت‌بام منازل اکتفا می‌کنند. هرات دومین شهر افغانستان است و دارای این وضعیت می‌باشد. شنیده‌ام که خود کابل هم جز یک میهمانخانه محقری ندارد. تا آن‌که می‌گوید: صبح خواستم بروم حمام، مرا به حمام عمومی دلالت کردند؛ زیرا در افغانستان و ایران به اتکای حمام‌های عمومی حمام سرخانه ندارند و انسان نمی‌تواند به نظافت و پاکیزگی حمام‌های عمومی اطمینان حاصل کند در ایران به جای حمام به شست‌وشو در آب حوض‌های وسط حیاط اکتفا می‌کنند ولی در افغانستان به واسطه کمی آب، حوضی وجود ندارد. از چیزهایی که در این شهر نظر مرا جلب کرد، قلعه مشرف بر شهر بود که مرکز قشون است. بعد به بازار رفتم، بازار هرات تنگ ولی خیلی طولانی و پر از تجارتخانه است. هرات مهم‌ترین شهر تجاری افغانستان است.

زن‌های افغانستان دارای حجاب خیلی سنگین هستند. چادر آنها شبیه به کیسه است که در حدود سر دارای دکمه می‌باشد و مثل پیراهن آن را می‌پوشند از پائین خیلی گشاد و در جلو چشم، سوراخ‌هایی برای دیدن و تنفس دارد.

از زیر چادر یک شلوار مشکی می‌پوشند که تا روی کفش می‌رسد و به کفش بسته می‌شود و همان اندازه که در ایران آزادی مطلق وجود دارد، در این جا ارتجاع با نهایت شدت حکمفرماست. بیشتر ساکنان این جا سنی هستند... و با این که دولت یک کلاه شبیه به قلنسوه تشویق می‌کند، از صد نفر یکی این کلاه را سر نمی‌گذارند؛ بلکه عموماً عمامه‌های دنباله‌دار در سر و کفش‌های خیلی قدیمی در پا دارند. لذا به هیچ‌وجه آن انقلاب سیاسی که موجب طرد امان‌الله‌خان شد، نپسندیدم؛ زیرا معلوم می‌شود که مشارالیه به هیچ‌وجه ملت خود را نشناخته

بود و الاً چگونه به این اقدام مبادرت می‌کرد که شاپو را سر آنها بگذارد و زنها را به رفع حجاب وادار کند. یعنی همان کارهایی را بکند که مصطفی کمال کرد و پهلوی هم می‌خواهد بکند و حال آن که افغانها جز به تقلید و عادت‌های خود به چیز دیگری معتقد نیستند و این اندازه به دیانت خود مقید و پای‌بند می‌باشند و تقریباً حکومت مملکت با ملاحاست و باید قبل از اقدام به هر امر جدیدی، رضایت آنها را جلب کرد.

هیچ اجنبی حتی مسلمان هم در بین آنها مشاهده نکردم. از این رو به هر جا می‌رفتم انظار متوجه‌ام بود و می‌پرسیدند آیا مسلمانی، من فوراً جواب می‌دادم بلی. اکثریت آنها بی‌سواد و بی‌اندازه جاهل هستند. بیشتر آنها با زبان فارسی تکلم می‌کنند و این طور فهمیدم که بیشتر تحصیلات آنها به زبان فارسی است و عموماً فارسی می‌نویسند و اشعار و ادبیات زبان فارسی فرا گرفته‌اند.

در مدارس ساده آنها، اطفال زبان فارسی را تحصیل می‌کنند و تحصیل این زبان اجباری است. تقریباً زبانی را که در راهها رایج است، همان زبان فارسی است. بسیاری از آنها با زبان هندی تکلم می‌کنند. زبان افغانی مرکب از زبان فارسی و هندی است تا آن که افغانی صحیح را فقط اهالی قندهار تکلم می‌کنند ولی در هرات و کابل فارسی و هندی رایج است. موسیقی آنها مرکب از موسیقی ایران و هندوستان است و دارای نغماتی است که به گوش ما خوشایند است ولی خیلی ابتدایی و ایلاتی است و آوازهای آنها به فریادهای بلند شبیه‌تر است تا به آواز.

بهترین آلات موسیقی آنها طنبور و یک آلت دیگری است که آن را «مادام» می‌نامند.

اوضاع اجتماعی آنها خیلی دهشت‌آور است. با وصف حجاب شدیدی که موجود است، زیر پرده فساد اخلاق شیوع دارد و امراض تناسلی هم شایع است... آن روز موعده مجازات چند نفر سارق بود. بعد از آن که اعلان کرده بودند، آنها را در بازار حاضر کردند آن‌گاه حکم قطع دست درباره آنها به مورد اجرا گذارده شد... من خواستم عکس این مجازات را بردارم اظهار عدم رضایت کردند. لذا معذرت خواسته و منصرف شدم. دکتر پالفیس آلمانی هم با من بود. عادت بر این بوده است که مرتبه اول سارق را محبوس کنند و اگر تکرار کرد، دست او را قطع کنند و این مجازات بر طبق حکم (ملا) که مفتی حکومت است، به مورد اجرا گذارده می‌شود. طبقه علما در افغانستان بر اجرای قانون نظارت می‌کنند.

... دولت افغانستان نیز گدایی را ممنوع و یک دارالایتمی در شهر هرات تأسیس کرده است که از عجزه و بیچارگان نگهداری می‌کند.

دو مریضخانه در شهر وجود دارد که یکی نظامی و دیگری کشوری است که مجاناً مرضی

مجله مطالعات تاریخی

را معالجه و از آنها پذیرایی می‌کنند و این یک اقدام نیک دیگری است که دولت افغانستان کرده است.

... پادشاه مزبور مصلح بود و میل داشت که مملکتش را ترقی دهد. در اواخر سلطنتش نظامات آلمان و ترکیه را اقتباس می‌کرد ...

امان‌الله‌خان بسیاری از عادات و لباس‌های اروپایی را رواج داد تا جایی که بسیاری از اهل هرات لباس اروپایی پوشیدند و کلاه فرنگی تا حدی معمول شد.



امان‌الله‌خان و همسرش هنگام مسافرت به ایران

آن‌گاه شرح ذیل را راجع به «پالفتس» آلمانی نقل می‌کند:

رفیق من پالفتس شخص بسیار مطلعی است و با خرج دولت خود برای تشیید مناسبات دولت مزبوره با دولی که وارد خاک آنها می‌شوند، مسافرت می‌کند و زبان می‌داند و مقدار زیادی از آلات و ادوات ماشین تحریر و دستگاه‌های دقیق عکاسی همراه دارد.

مشارالیه حکایت می‌کرد که در مشهد موقعی که وارد حرم شدم، نزدیک بود که جان خود را ببازم ولی چیزی که به دادم رسید، شهادتنامه [ای] بود که راجع به مسلمانی خود از یکی از علما در دست داشتم؛ ... و چون دعوی مسلمانی کردم و شهادتنامه را ارائه کردم، مرا بخشیدند.

افغانها نیز سخت متعصب هستند. روز جمعه که مسجد جامع هرات پر از جمعیت بود، خواسته بود وارد مسجد شود مانع شده بودند و در وقت نماز جمعه تمام کارها را تعطیل می‌کنند ولی بی‌اندازه جمعه را محترم می‌شمارند.

آن‌گاه می‌گوید سرانجام به طرف قندهار حرکت کردیم و در اثنای راه اتومبیل خراب شد و چون می‌ترسید که زیاد معطل شود و مدت مرخصی او منقضی شود با اتومبیلی که از قندهار به هرات رفته مراجعت می‌کند و پس از دو روز توقف به طرف مشهد حرکت می‌کند.

در بین راه باز اتومبیل خراب می‌شود و پانزده ساعت معطل می‌ماند سپس شرح مسافرت خود از آن‌جا تا مشهد را نوشته که دارای مطالب قابلی نیست؛ تا آن که می‌گوید ساعت ۹ بعد از ظهر وارد مشهد شدیم و همین که گنبد امام دیده شد، همگی فریاد زدند: «لاهم سلی الی مهمد الی مهمد» (مقصودش اللهم صل علی محمد و آل محمد می‌باشد - مترجم).

سپس آخوندی که همراه ما بود، دعائی خواند که تمام مدح حضرت رضا و لعن قاتلین او بود. ضمناً [نویسنده] از زیبایی چراغ‌های حرم که از دور نمایان است، خیلی تعجب می‌کند. بعد می‌گوید: وارد پست آژان دم دروازه مشهد شدیم و برای امضای جواز توقف کردیم. مأموران در امضای جواز تعلل و خودداری می‌کردند تا آن که شوهر به قدر امکان پولی به آنها داد تا کار صورت گرفت. همین‌طور (قران) در این کشور حلال مشکلات است.

دو مرتبه به طرف تهران

این مرتبه سوار اتومبیل کوچکی شدم و در این دفعه توفیق با من یار بود؛ زیرا با سرعت مدهشی طی طریق می‌کردیم و این مسئله موجب شد که تا حدی جبران معطلی‌های سابق

را بکند. چنان که تمام بین تهران تا مشهد را در ظرف دو روز طی کردیم. راه خراسان نسبت به راه سخت و مشکل افغانستان شوسه و مسطح است، ولی کثرت گرد و غبار لباس و صحت را خراب کرد و لذا مجبور بودم پس از هر دو ساعت پیاده شده دست و صورتم را بشویم. بیش از نصف راه سهل و آسان است و تپه‌های متفرق در اطراف راه واقع و قراء و دهات زیاد و مزارع متفرقی وجود دارد. ... در اتومبیل دو نفر پیرمرد و یک خانم عراقی با ما بودند که برای زیارت به مشهد آمده بودند و همین که اتومبیل‌های حامل زوار از پهلوی ما عبور می‌کردند، با صدای بلند فریاد می‌زدند «التماس دعا».

از کثرت عبور اتومبیل خیلی تعجب می‌کردم. چنان که یک شب حساب کردم که در ظرف هفت ساعت سی اتومبیل که حد متوسط مسافر هر کدام بیست نفر باشد، عبور کرد. یعنی از روی این حساب روزی صد اتومبیل که روی هم رفته ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر زائر می‌برد، عبور می‌کند؛ با آن که ایام مسافرت با موسم زیارت توأم نبود. از این ایمان عجیب که نسبت به امام رضا [ع] دارند و از علو مقام او در قلوب آنها مبهوت شدم. ...

شب اول در سبزوار استراحت کردیم و شهر مزبور مرکزیت ولایت بزرگی است. ظهر روز بعد مدت قلیلی در شاهرود متوقف شدیم و از هر حیث شبیه به سبزوار است و بعد از آن وارد سمنان شدیم که یکی از مراکز بزرگ به شمار می‌آید. در این جا دشت خاتمه پیدا می‌کند. بعد از آن شرحی راجع به پیچ و خم تپه‌ها و جاده‌ها می‌نویسد و برف‌های سر کوه‌ها را وصف می‌کند و می‌گوید سه ماه زمستان برف تمام خراسان و غالب ایران را طوری می‌پوشاند که مسافرت مشکل می‌شود. زیرا هوای ایران از حد اعتدال خارج است چنان که گرمای تابستان و سرمای زمستان آن هر دو خیلی شدید است.

و بعد می‌گوید: از همین برف‌ها و یخی که از آب راکد به عمل می‌آید، یخ تابستان را تهیه می‌کنند و در یخچال‌های عمیق که مفروش از گونی است، آن را ذخیره می‌کنند و شهرها و دهات آشامیدنی‌های خنک و سایر چیزهایی که به یخ احتیاج دارد، از همین یخ تهیه می‌کنند و از هر جا که در راه عبور می‌کردیم، می‌دیدیم که بچه‌ها تکه‌های نتراشیده یخ که مخلوط از خاک و کثافات بود، همراه داشتند و دائماً صدا می‌زدند آب یخ! و خیلی هم ارزان است. از جمله مناظر عجیب تهران حمال‌هایی هستند که قطعه‌های بزرگ یخ شبیه به صخره بزرگ روی پشت گذارده و می‌روند که خاک و خاشاک آن را مستور داشته و آب از هر طرف آن

می‌چکد و می‌گویند که این یخ برای صحت بهتر از یخ مصنوعی است. از آخرین تپه بالا رفتیم و شهر تهران که در وسط یک صحرای خشکی است و قطعات زمین سبز مثل واحه‌ها در وسط آن دیده می‌شود، نمایان شد. در این جا کاملاً احساس کردیم که تهران خیلی گرم‌تر از خراسان است. دو روز در تهران توقف کردیم و در این اثنا مساجد زیبای آن که دارای گنبدهای متعدد و مناره‌های کوتاهی است و عمارت‌های کوتاه پارلمان را تماشا کردم. [نویسنده] بعد شرحی از اخلاق پسندیده اجزای سفارت مصر و مساعدت آنها می‌نویسد تا می‌گوید:

اعضای سفارت مصر دارای اخلاص و جدیت و اخلاق پسندیده هستند و با یک وضع آبرومندانه نمایندگی مملکت خود را در آن کشور اسلامی انجام می‌دهند و به واسطه رفتار خود، خوب از مصر تبلیغ می‌کنند.

سفارت مصر دارای دو عمارت است که یکی از آنها در وسط شهر و منزل وزیرمختار محترم ما در زمستان هم در همان جاست، ولی منزل تابستانه آنها در ناحیه [ای] است که آن را (شمران) می‌گویند و در دامنه کوه دماوند واقع است و آنجا منازل طبقه اعیان و ارستوکراسی و سفرا می‌باشد.

هر دو عمارت سفارت مصر از قصور ممتاز عالی است و این خود می‌رساند که بین زندگانی تجملی طبقه حاکم و ارستوکراسی در ایران که یک اقلیت کوچکی هستند و بین زندگانی آلوده به مسکنت و پریشانی عامه چه تفاوت فاحشی موجود بوده است و چنین تصور می‌کنم که این طبقه تمام هم خود را فقط صرف غارت اموال مردم و خوشگذرانی کرده و کمترین توجهی به حال عامه مردم نداشته‌اند.

راجع به حکام ایران این طور معروف است که [منسوب شدن به] حکومت بسته به کم و زیادی پولی بوده که به شاه و وزرا می‌دادند و همه مناصب و مقامات دولتی با پول خرید و فروش می‌شد و پس از مدت قلیل مأمور اولی را معزول می‌کردند که دیگری را به جای او مأموریت دهند. با این حال و با کوتاهی مدت مأمور اولی در همان مدت کوتاه دارایی زیادی اندوخته می‌کرد.

تقریباً نزدیک است که مشاهدات من این قصه را تأیید کند. برخی از قصور آنجا از حیث عظمت و زیبایی طوری است که شاید در ممالک دیگر نظیر آن نباشد و حال آن که توده ملت در سوراخ‌ها و کومه‌های گلی زندگی می‌کنند که فاقد وسائل راحتی و مسائل حفظ‌الصحه است تا جایی که ایرانی‌ها به زندگانی ساده و دور از رفاه معروف شده و می‌گویند به خلاف اروپائیان هیچ به مسائل راحت و رفاه توجه ندارند و حتی قلت و سایل راحت و آسایش در نظر آنها وهن‌آور نیست و این

زندگانی را خوب می‌دانند و معتقد هستند که باید اروپائیان نیز این روش را بیاموزند.

بخش هفتم

به طرف بحر خزر

برای این که قسمت شمالی ایران را ببینم، به طرف شمال حرکت کردم. هنوز از دروازه خارج نشده بودیم (دروازه‌های تهران خیلی زیباست و برای هر سمت دروازه‌هایی موجود است و مخصوصاً بیش از هر چیز این دروازه‌ها نظر سیاحان را جلب می‌کند) که پلیس جلو ما را نگه داشت و چون جواز را دید، گفت این کافی نیست و اجازه رفتن به شما نمی‌دهم مگر آن که تذکره (نظمیه) را ارائه دهید. گفتم من سیاحم و از مملکت شما خواهم رفت و گفت خیر باید برگردید و اجازه لازمه را تحصیل کنید.

همسفر من که از مأموران مهم دولت بود، برای فهماندن منظور من به پلیس به کمک من آمد. گفتیم امضای نظمیه موجود است و بعد یک ورقه داد که دارای امضا بود و به او نشان داد و پس از مباحثه و کشمکش زیاد حيله ما در او کارگر افتاد و رد شدیم.

چیزی که به ما کمک کرد، جهالت پلیس بود. زیرا پلیس‌های آنجا تقریباً خواندن و نوشتن را نمی‌دانند. از ساعت شش بعد از ظهر تا ساعت ۱ صبح در حرکت بودیم. دو رفیق همسفر من که یکی از آنها محصلی بود که در بروکسل تحصیل می‌کرد، تعطیلات را به ایران آمده بود و می‌خواست از راه روسیه برای اتمام دروس خود به بلژیک مراجعت کند، از شدت تکان اتومبیل خسته شدند و لذا مجبور شدیم که در وسط راه متوقف شویم و با حالت نشستن در اتومبیل خواب رفتیم و چیزی که مرا متعجب ساخت، این بود که انقلاب معده به رفقای من دست داد که منجر به استفراغ شد و همین مسئله مرا به یاد مرض دریا انداخت که در اوایل مسافرت دریایی بی‌اندازه مرا زحمت می‌داد.

مسافت تهران تا بحر خزر شصت فرسخ یعنی در حدود چهارصد کیلومتر است.

منظره نیمه اول راه همان منظره عادی بود که عبارت است از تپه‌هایی در وسط دشت‌های خشک، ولی همین که وارد نیمه دوم راه شدیم، پیچ و خم‌های کوه‌ها و صخره‌های خاکی رنگ آن که بیشتر سنگ‌های گچی است و طی قرون متمادی سیاه و تیره شده است، رو به ازدیاد گذاشت و اتصالاً بر پیچ و خم آن می‌افزود و راه گاهی سربالا و زمانی به طرف سرازیری می‌رفت و طوری پشت سر هم می‌پیچید و به حدی سخت و مشکل بود که قبل از آن نظیر آن را ندیده بودم.



دریای خزر

رشت

پنجاه کیلومتر به رشت مانده، منظره گرفته کوه تغییر کرد و درخت‌های پراکنده کوتاهی نمودار شد، ولی دیری نکشید که بر انبوهی درخت افزوده و بلافاصله وارد یک جنگل انبوهی شدیم که مرا به یاد جنگل‌های انبوه وسط آفریقا انداخت.

ما در کنار رودی موسوم به «سفیدرود» حرکت می‌کردیم. رودخانه مزبور خیلی وسیع ولی در وسط آن کوه‌های بی‌پایان متوالی می‌پیچید و تمام این کوه‌ها همان کوه معروف البرز است. آب رودخانه متعفن بود زیرا در فصل زمستان که برف زیاد و بر آب رودخانه افزوده می‌شود، رودخانه طغیان می‌کند.

مناظر راه برخلاف آنچه که در فلات نفرت‌انگیز خالی از سبزه و گیاه سایر نقاط ایران دیده بودم خیلی جذاب و زیباست.

چنانکه منظره برخی از جلگه‌ها و دهات آن مثل برخی از مناظری بود که در بعضی از نواحی «اسکاندیناوی» یا «سوئیس» دیده بودم، ولی درختان این جا با آن جا تفاوت خیلی زیادی دارد؛ زیرا درخت صنوبر حتی در مرتفع‌ترین قله‌های این کوه‌ها دیده نمی‌شود و همه درخت‌های اینجا درختان ممالک گرمسیری است که در اطراف آن گیاهان طفیلی و علف‌های

هرز زیادی روئیده و طوری از درخت بالا رفته که به کلی جنگل را پوشانده است. از این رو اهالی کلمه انگلیسی جنگل [را] بر این بیشه اطلاق می‌کنند.^{۱۳} هر اندازه که بر دشت نزدیک می‌شدیم، کوه از ما دورتر می‌شد و وارد دشت پرفراز و مزارع که شهرت رشت به آن است، می‌شدیم. مخصوصاً زراعت برنج و توتون خیلی زیاد است ولی اخیراً زراعت توتون رو به افزایش گذارده و به همان اندازه از زراعت برنج کاسته می‌شود. قبل از ساعت ۱۰ صبح وارد رشت شدیم که در قدیم پایتخت مملکت دیالمه بوده و امروز مرکز ولایت گیلان است.

رشت شهر بزرگی به نظر آمد که حتی از خود تهران جذاب‌تر و زمین و خیابان‌های آن پاکیزه‌تر است. مردمش نیز پرتحرک‌تر و خوش‌اندام‌تر و شبیه به یکی از شهرهای اروپاست و معلوم است که از دیرمدتی تمدن روسیه در آن تأثیر کرده یعنی یادگار ایامی است که در این منطقه دارای نفوذ بوده‌اند و لذا جمع خیلی زیادی از مرد و زن روسی در این شهر مشاهده می‌شود و زبان روسی هم با زبان فارسی انتشار و رواج دارد.



جمعه بازار رشت

غالب عمارات این شهر یک طبقه و مثل این است که همه تازه ساخته شده و خانه‌ها دارای سقفهای شیروانی مانند است که با آجرهای قرمز پوشیده شده و این ترتیب برخلاف تمامی نقاطی است که در ایران مشاهده کردیم زیرا باران این جا بی‌اندازه زیاد است که میزان آن از یک متر تجاوز می‌کند و بیش از هشت ماه باران است، مخصوصاً در زمستان.

هیچ‌گاه هوا خالی از ابر نیست. هوا بیشتر مایل به رطوبت است و علت آن بادهایی است که از شمال غربی دریای خزر بر کوه‌ها می‌وزد و آن را غرق باران می‌کند و قله‌های مرتفع کوه‌های البرز را از برف می‌پوشاند. در زمستان بادهای تند که از دریای مدیترانه برمی‌خیزد و از راه قزوین به طرف دریای گرم هند می‌وزد، بر میزان برف و باران آن می‌افزاید.

فشار هوا حتی در این فصل خشک زیاد است و به این واسطه گردوخاک که در تمام ایران ما را به ستوه آورده بود، وجود ندارد. هوا لطیف و بهتر از هوای تهران، قابل تحمل بود مگر هنگامی که ابر از جلو آفتاب عقب می‌رفت و هوا بی‌اندازه گرم می‌شد.

منطقه گیلان با هوای غیر صحیح خود و به واسطه رطوبت و حرارت به کثرت تب نوبه معروف است و چیزی که بیشتر موجب گرمی آن‌جا شده، این است که سطح دریای خزر خیلی پائین است؛ چنانکه ۴۸ پا از سطح دریای سیاه پائین‌تر است؛ به این واسطه در آن‌جا این مثل ورد زبان‌هاست که می‌گویند فلانی چه گناهی کرده که او را حاکم گیلان کرده‌اند،^{۱۴} ولی من خوشبخت بودم زیرا ایام مسافرت من به آنجا بهترین هوا و ایامی بود که در ایران گذراندم.

شهر رشت دارای تفرجگاه‌های منظم و زیبایی است که دارای کافه‌هایی است به طرز جدید و کسی که به آنجا وارد می‌شود از شنیدن نغمات روان‌بخش موسیقی محظوظ می‌شود. ترانه‌های موسیقی مرکب از الحان ایرانی و روس است که هر دو برای ما روح‌افزا و مسرت‌انگیز است. از آنجا به وسیله اتومبیل عازم بندر پهلوی (انزلی) شدیم که در ساحل دریای خزر واقع است (در ایران ابداً دریا به نام بحر قزوین نامیده نمی‌شود) مسافت از رشت تا پهلوی (انزلی) چهل کیلومتر است و راه در وسط جنگل‌های خیلی انبوهی می‌پیچد که شبیه جنگل‌هایی بود که در بنگال هند دیده بودم و می‌گفتند که این جنگل‌ها پر از جانوران درنده و مخصوصاً پلنگ است.

از جمله عجایبی که در آنجا مشاهده کردم، کثرت فوق‌العاده رز خودرو و بیابانی بود که در همه آن سرزمین می‌روید و می‌گویند رزهای اروپا از اینجا و از قفقاز رفته است. هر قدر که به دریا نزدیک می‌شدیم از انبوهی درخت کاسته می‌شد تا به کلی معدوم شد در بقیه دشت‌های مسطح حله از سبزه دربرداشت.

منازل دهقانان آنجا عبارت از کلبه‌های چوبی است که آن را از گیاهان خشکیده زیادی

پوشانیده‌اند و به شکل مخروطی و قبه‌مانند ساخته‌اند و از مشاهده منازل مزبور به یاد منازل ساکنان جنگل‌های استوایی افتادم که در ساحل دریاچه ویکتوریا دیده بودم. زیرا کاملاً به آنها شبیه بود. مردم گیلان جنگل‌ها را می‌زنند که در جای آن برنج و توتون و پنبه و کتان و... بکارند. بیشتر کارها را زن‌ها که دارای لباس‌های سفید شفاف هستند، انجام می‌دهند. قشنگی و زیبایی آنها نظر مرا جلب کرد... مردم این ناحیه تمام احتیاجات خود را با دست خویش تهیه می‌کنند. حتی لباس را نیز خود آنها می‌بافند و کرم ابریشم را تربیت می‌کنند. منطقه ساحلی بحر خزر که عبارت از قسمت‌های شمالی البرز است، همه... جنگل است یعنی از سمت مشرق از ایالت مازندران گرفته تا آذربایجان که در مغرب واقع است، همه جا این حال را دارد.

ساکنان آن جا از یک صد هزار نفر تجاوز می‌کند و تمام دشت‌های مزبور در نتیجه عقب رفتن دریای خزر که پیوسته در اثر تبخیر آب آن رو به نقصان است، به وجود آمده است. سرانجام وارد بندر پهلوی (انزلی) شدیم. خانه‌های فقرا عیناً شبیه همان کلبه‌هایی است که در جنگل‌ها مشاهده کردیم و غالباً دارای حصاری از جنگل است و در جلو آن باغچه‌های نسبتاً خوبی ساخته‌اند.

در ساحل دریا بندرگاه است که اطراف آن لنگرگاه کشتی‌ها و عماراتی قرار گرفته که غالباً به گمرک تعلق دارد و در مقابل آن قایق‌های مخصوص گردش و تفریح صف کشیده است و آن‌جا را «غازیان» می‌نامند. وقتی که ما سوار شدیم، شبه جزیره‌ای که دارای عمارات عالی و ساختمان‌های منظمی بود از دور در آن نمایان شد و این همان پهلوی امروز یا انزلی قدیم است. از طریق دریا به فاصله ربع ساعت به آنجا رسیدیم و چون وارد شدیم، دیدم که از حیث انتظام و نظافت حکایتی است. عمارات عالی، خیابان‌های مفروش و تفریح‌گاه‌های متعدد وجود دارد و باغهای خرم و کافه‌های منظم زیبا مشاهده می‌شود و مثل این بود که در یکی از شهرهای ریوریا بودم. واقعاً این قسمت از ایران از هر حیث با سایر قسمت‌های آن متفاوت است یعنی چه از طبیعت زمین و هوا و نباتات و چه از لحاظ ساکنان زیرا مردم آن نیز از حیث جمال و نشاط و پشتکار بر ساکنان این مملکت تفوق و برتری دارند ولی فساد اخلاقی در آنجا زیادتر است و هیچ جای تردید نیست که لاقیدی منفور روسها در قسمت عفت، بی‌اندازه در این مسئله مؤثر بوده است.

رفیق من در کشتی روسیه که در ظرف هجده ساعت او را به باکو می‌رساند عازم روسیه شد که از آنجا به وسیله راه‌آهن روسیه رهسپار بروکسل شود.

این شخص حکایت‌های زیادی راجع به بدبختی ملت روسیه برای من نقل کرد و می‌گفت تقریباً قوت لایموت عاید آنها نمی‌شود. مردم را در مقابل یک پته وادار به کار می‌کنند؛ زیرا هر کسی دارای پته مزبور باشد، می‌تواند از میهمانخانه‌های دولت استفاده کند و بسیار اتفاق

می‌افتد که قبل از این که غذا بخورند خوراکی تمام می‌شود و آنها را گرسنه بیرون می‌کنند که فردا غذا بخورند.

خوراکی در آنجا حتی برای روس‌ها خیلی گران است. فشار و مراقبت پلیس و امنیه نیز فوق‌العاده سخت است؛ ولی مع‌هذا بسیاری از روس‌ها از شدت ظلم و گرسنگی مهلک فرار و وارد ممالک مجاور می‌شوند. چنانکه جمعیت خیلی زیادی را از این فراریها در ایران و افغانستان مشاهده کردم. همین رفیق من اظهار می‌داشت که راه‌آهن قفقاز روسیه خیلی کثیف است. مسافر نمی‌تواند هیچ خوراکی برای سد جوع به دست آورد.

تعجب در این است که پلیس و قشون که نسبت به ملت یک اقلیت خیلی کمی هستند، این اداره امور را ظالمانه می‌گرداند و مردم هم به واسطه فقر و بی‌چیزی نمی‌توانند بر ضد این رژیم قیام کنند.

انسان وقتی که می‌بیند بسیاری از بازارهای خارجی مملو از اجناس روسی است، مثلاً قند روسی یک من دو قران وارد ایران می‌شود (یک لاقه در حدود دو قروش) و بعد قاچاقچیان به طریق قاچاق آن را وارد روسیه می‌کنند و یک من بیست قران به خود روسها می‌فروشند خیلی تعجب می‌کند که با این وضع چرا مردم روسیه این اندازه در فشار باشند. سیگار و قسمتی از منسوجات نیز همین حال را دارد. دولت روسیه محض تبلیغ بلشویکی این اقدام را می‌کند. نمی‌دانم تبلیغ برای چنین رژیم فاسدی که جز چند نفر بقیه ملت را هلاک کرده است، چه قیمتی دارد؟

امروز که پنج‌شنبه ۷ سپتامبر بود، یکی از آرزوهای دیرینه من که همیشه در خاطر داشتم و آن عبارت از این بود که سوار دریای خزر یا بحر طبرستان شوم و سواحل مختلف‌الشکل آن که از یک سمت جنگل‌های انبوه دشتهای جنوبی آن را پوشیده و در مغرب کوه‌های مستور از درخت نمایان است و در دشت پائین کوه‌های مزبور سبزه و چمن و گیاهان شبیه به نباتات صحرائی زمین را مستور داشته و شمال آن یک سرزمین شوره‌زار است، تماشا کنم؛ ولی شیخ روسیه مانع از گردش کامل من در روی این دریا شد و لذا یک روز تمام در آب‌های ایران خارج از بندرگاه پهلوی گردش کردم. در آن روز دریا ساکن و آرام بود ولی در هنگام وزیدن توفان دریا بی‌اندازه متقلب می‌شود و موج‌های بلند و سنگین برمی‌خیزد. طعم آب را چشیدم برخلاف سایر دریاها چندان شور نبود. تصور کردم که شاید به واسطه این است که ما در دهانه برخی از رودخانه‌ها واقع هستیم ولی اظهار داشتند که در تمام نواحی این طور است و دلیل خود را کثرت و انواع ماهی‌های این دریا قرار داده بودند و به این واسطه دریای مزبور یکی از صیدگاه‌های مهم برای دولتین روسیه و ایران به شمار می‌آید و قایق‌های ماهیگیری دریا را

پوشانده بود. ماهی غذای اساسی ساکنان آن خطه به شمار می‌آید. یعنی ماهی و برنج غذای عمده و معمول آنها است و تأثیر بسیار خوبی هم در اندام آنها بخشیده زیرا نسبت به سایر نقاط ایران چاق و فربه هستند. چه من اشخاص چاق و بلند قامت را جز در اینجا در سایر نقاط ایران ندیدم.

روز جمعه هوا خیلی زیبا و تکه‌های متفرق ابر نیز در آسمان نمودار بود و شب را در میهمانخانه «سافوی» رشت که مشرف بر میدان جدید بلدیّه است به سر برده بودیم. خیابان‌های جدید و قشنگی از میدان مزبور منشعب می‌شود و باغچه‌ها و گردشگاه‌های خرمی بر زینت میدان مزبور می‌افزاید و لذا منظره میدان از دریچه‌های میهمانخانه خیلی جذاب و گیرنده است.

آسمان به واسطه قطعات ابر منقش و سبزه تمام آفاق را پوشانده و عمارات اطراف خیلی فاخر و جالب است و مردم هم با پاکیزه‌ترین البسه خود به طور کثرت آمد و رفت می‌کنند. زیرا روز جمعه، روز تعطیل رسمی ایران است و جمعیت هم مرکب از مرد و زن بود. از یک طرف زن‌ها با چادرهای مشکی شفاف خود مشاهده می‌شوند و از جهتی گداها با ناله‌های حزن‌انگیز خود که شبیه به آواز مردگان است یقه انسان را می‌گیرند و فریاد آقا... ارباب می‌زنند و دست‌های خود را دراز می‌کنند.

بعضی از آنها با هیأت و لباس و قیافه بشاش گدایی می‌کنند و این خود ثابت می‌کند که تا چه درجه چیزدار هستند؛ ...

بسیاری از عمارات رشت و پهلوی به واسطه کثرت جنگل از چوب است و به این واسطه در هر دو شهر یک برج بلندی وجود دارد که شب و روز یک نفر بالای آن کشیک می‌کشد که اگر حیثاً در هر یک از گوشه‌های شهر حریق روی دهد، مردم را مطلع سازد.

صبح زود با شهر رشت و منطقه زیبایش که در بهار و پائیز بهترین گردشگاه است، خداحافظی کرده و اتومبیل از وسط سبزه و چمن و جنگل که متدرجاً زیادتر می‌شد راه پیموده، پس از طی سی کیلومتر کوه البرز نمایان شد؛ یعنی دشت بین دریا و کوه هفتاد کیلومتر عرض دارد. درخت‌های انبوه کوه را تا قله مستور داشته بود. تپه و گردنه‌ها یکی پشت سر دیگری نمایان و ابر با قله کوهها دست به گردن می‌باشد ولی اثری از برف و باران نبود.

پیچ و خم رودخانه‌ها با آب قلیل خود طوری بود که گاهی در پشت تپه‌ها از چشم پنهان و باز به طور ناگهانی نمایان و از دیدار ثانوی آن روشن می‌شد. منظره راه از رشت به تهران جالب‌تر است تا از تهران به رشت.

مسافت ۲۵ کیلومتر جلال و ابهت جنگل‌ها حواس ما را به خود معطوف داشته بود ولی متدرجاً

سفرنامه محمدثابت مصری به ایران

از انبوهی آن کاسته و یک دفعه ناپدید شد و گردنه‌ها و پیچ و خم کوه‌ها به مسافت هفتاد کیلومتر خیلی خشک و نفرت‌انگیز بود و مخصوصاً پیچ و خم‌ها و نشیب و فرازها خیلی موخس و مخوف جلوه می‌کرد و بالاخص در نور قلیل مهتاب و سکون شب بیشتر مخوف به نظر می‌آمد.



راه انزلی - تهران

بخش هشتم

ورود به تهران (نوبت سوم)

... در بین راه یک نفر از مأموران بزرگ مالیه با من بود که بچه‌های کوچکش را نیز همراه داشت. چیزی که نظر مرا جلب کرد، این است که ایرانی‌ها اطفال خود را به حدی لوس و نازنازی بار می‌آورند که اگر مثلاً انسان طفلی را در جلو پدر صدا کند و مثلاً بگوید (حسین) پدرش می‌گوید (پسرم حسین خان است) و به بچه‌های نابالغ خود اجازه می‌دهند که در پیش روی آنها سیگار بکشند و چون خواستم که اسم خود آن شخص را بدانم با نغمه پر از برودت و تکبری گفت اسم من (آقای علی خان) است و به اتفاق ایشان برخی از قصرهای تهران را تماشا کردم و بعد از آن با اجزای محترم سفارت مصر خداحافظی کردم. ناهار را در یک میهمان‌خانه ایرانی خالص تناول کردم که لوقانته^{۱۰} نام دارد و در میدان جلو پارلمان واقع است و سابقاً منزل یکی از وزرای قدیم ایران بوده است. دیوارهای اتاق‌های میهمان‌خانه مزبور، دارای نقوش و تصویر برخی از پادشاهان و بزرگان ایران است. اتاق وسطی دارای نقوشی است که انسان را خیره و مبهوت می‌کند.



تهران، میدان سپه، ساختمان شهرداری

در وسط حیاط یک استخر بزرگی است که در اطراف آن گل کاری شده [است]. بهترین
اطعمه ایرانی برنج ایران که دارای حبوبات و سبزیجاتی است و آن را پلو می‌نامند و کباب
خیلی بامزه و لذیذ آن که آن را کباب شیشک می‌گویند.

به طرف نظمیہ رفتم که جواز خروج از تهران را بگیرم. مجبور شدم یک روز تمام معطل بمانم
تا این که اتومبیلی که هفته‌ای دو مرتبه برای جنوب ایران حرکت می‌کند، از دستم رفت.

فشار پلیس و نظمیہ ایران فوق‌العاده زیاد است و همین مسئله بیش از هر چیز مسافرت
در این مملکت را مقرون به زحمت کرده است و حتی برای اهالی خود مملکت نیز همین
اشکالات موجود است. مجبور شدم که به اتفاق چند نفر از طلاب اتومبیل مخصوص کرایه
بگیریم و طلاب مزبور مدتی در قصبه‌ای که آن را (حضرت عبدالعظیم) می‌نامند و تا تهران
چند کیلومتر است، ما را معطل کردند.

این اسم به مناسبت نام یک ولی یا عالم است که در آنجا مدفون شده و بارگاهی بر آن
ساخته‌اند. من به زیارت مرقد مزبور رفته کثرت نقوش و زیبایی آئینه‌کاری آن مرا مبهوت

کرد. در یکی از حجرات آن ناصرالدین شاه در یک ضریح مرمر شفاف که با یک شکل زیبایی خراطی شده است، مدفون است. تمثال شاه مزبور نیز بر روی قبر منصوب و در اطراف قبر او چند نفر از علما مدفون هستند که تمثال هر کدام از آنها مقابل قبر آنها آویزان است.



صحن حرم شاه عبدالعظیم (ع)

... اتومبیل راه افتاد و تا مسافت سی کیلومتر از وسط زمین مزروع تیره رنگی عبور کردیم ولی پس از آن ماهورهای خشک نفرت انگیز شروع و منظره، یک منظره بیابانی خیلی خشک بود و در سمت چپ یک کویر نامحدودی نمایان شد.

دهات و آبادی خیلی کم و نادر بود. چنانکه پس از هر دو ساعت به یک ده کوچکی می رسیدیم و جوی های آب که سابقاً در جوانب راه ها می دیدیم، وجود نداشت و دهات مزبور از چشمه هایی مشروب می شود که شبیه به چشمه هایی است که در واحات دیده می شود. پس از طی ۱۵۰ کیلومتر به شهر قم مدفن حضرت فاطمه خواهر امام رضا [ع] که آن را حضرت

معصومه نامند، وارد شدیم.

در اطراف ضریح، مسجدی خیلی عالی ساخته‌اند که از اماکن مقدسه‌ای است که در مواقع معینی مردم به زیارت آن جا بروند.

از شهرهایی که در اثنای راه دیدیم، کاشان بود که به بافتن قالی‌های ابریشمی شهرت دارد. برخی از آن قالی‌ها را ملاحظه کردم، دیدم از حیث صنعت و زیبایی حکایت است. لذا از گرانی قیمت آن تعجب نکردم چنانکه برخی از قطعات آن یک صد لیره خرید و فروش می‌شود ولی انسان می‌تواند یک قالیچه کوچکی را صد تومان یعنی دوازده لیره خریداری کند.

خواستیم در آنجا بمانیم، ولی ما را از کثرت کژدم ترسانیدند و گفتند به حدی زیاد است که حتی خود تجار هم نمی‌توانند شب را در آنجا بمانند. لذا تمام شب در حرکت بودیم و هنگام بامداد پس از آن که پانصد کیلومتر راه را در دوازده ساعت طی کردیم، وارد اصفهان یا اصفهان، «وطن ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و بسیاری دیگر از اهل علم و ادب»، شدیم.

اصفهان در آغوش کوهی واقع و اطراف آن دشت‌های وسیع تیره‌رنگی است که به واسطه مزارع خود ثروتمند است، ولی نقطه [ای] که به شهر وارد می‌شود پر از خاک و خیلی ملال‌آور و نفرت‌انگیز است؛ چنانکه ابداً دلالت بر آن عظمت و ابهتی که شنیده بودیم، نمی‌نماید. در میهمانخانه زیبای (امریک)^{۱۶} که مشرف بر مهمترین خیابان شهر یعنی خیابان چهارباغ است، منزل کردم.

خیابان مزبور مستقیم و طولانی است و تقریباً تمام شهر را می‌شکافد، چنانکه از رودخانه عبور کرده و وارد محله جلفا می‌شود و مثل این است که سه خیابان در مجاورت همدیگر واقعند.

خیابان وسطی که وسیع‌تر است، درخت‌های بزرگ چنار تقریباً بر تمام آن سایه افکنده و دو خیابان دیگر در اطراف آن واقع است که کمتر از خیابان وسطی وسعت دارند و در کنار هر یک از این دو خیابان، درخت‌های شبیه به درخت‌های خیابان وسط وجود دارد و از ریشه درخت‌ها چنانکه در همه ایران معمول است، آب جوی می‌گذرد.

در تمام روز آنجا محل گردش و تفریحگاه عمومی است مخصوصاً موقع غروب ...

مدرسه مذهبی (چهارباغ) با گنبد آسمانی رنگ زیبای خود در وسط خیابان مزبور واقع [شده]، در اطراف حیاط مدرسه که همه با کاشی‌های الوان آرایش داده شده، اتاقهای دو طبقه ساخته شده که ۱۶۰ نفر طلبه دارد و مالاها از این مدرسه بیرون می‌آیند. جلو یکی از اتاق‌های مدرسه مزبور واقعاً از حیث صنعت و زیبایی و نقوش بدیعه ایرانی آیتی است. این مدرسه را شاه سلطان حسین در سال ۱۷۶۰ بنا کرده است.

در یکی از جوانب این خیابان پل جلفاست که طرح و بنای عجیب آن جلب نظر می‌کند. دریاچه‌ها و اتاق‌هایی در دو طرف این پل ساخته شده و اشخاصی که مایل باشند، در این اتاق‌ها

جا می‌گیرند. از وسط برخی از این دریچه‌ها پله‌هایی وجود دارد که به کف رودخانه منتهی می‌شود ولی رودخانه تقریباً خالی از آب است مگر در برخی از نقاط گودال‌های آب متعفن وجود دارد که می‌توان از وسط همان آبها از این سمت به آن سمت رودخانه رفت و حال آن که این رودخانه از بزرگ‌ترین رودخانه‌های ایران است و آنرا زنده‌رود (زاینده‌رود) می‌گویند و در یک باتلاق داخلی موسوم به (هامون) فرومی‌ریزد و تصور می‌رود که همین رودخانه شاه‌عباس را وادار کرد که آنجا را پایتخت خود قرار دهد.

برخی از نویسندگان می‌گویند این پل زیباترین پلی است در دنیا. (کرزن) راجع به این پل می‌گوید تنها وجود همین پل کافی است که انسان را به رفتن ایران تشویق کند. ولی من این جلال و عظمت را در آن مشاهده نکردم مگر آن که از حیث طراحی و مهندسی خیلی عجیب است. یک طرف آن برای عبور زن و طرف دیگر را مخصوص عبور مرد قرار داده‌اند. یک طرف دیگر پل محله جلفا واقع است که مسکن یک طایفه از آرامنه مسیحی است که خدمت به شاه‌عباس کرده در مقابل همان خدمات جلفا برای آنها و احفادشان باقی مانده است.



سی‌وسه پل اصفهان

در مجموع جلفا از سایر قسمت‌های اصفهان پاکیزه‌تر است. در وسط جلفا کلیسای مهمی به طرز معماری زیبای ایتالیایی وجود دارد که در میان کلیه ساختمان‌های ایران که به شیوه مخصوص مشرق زمین و ایران ساخته شده، این کلیسا خیلی عجیب به نظر می‌آید. در وسط اصفهان (میدان شاه) واقع است که سرمایه شهرت اصفهان است. میدان مزبور عبارت از یک میدان بی‌اندازه مستطیلی است که عظمت و جلال در آن متجلی شده در وسط میدان حوض بزرگی شبیه به دریاچه وجود دارد.

یک سمت این میدان عمارت عالی قاپو یا باب عالی مسکن شاه‌عباس واقع و مشرف به میدان است. عمارت عالی قاپو خیلی مرتفع و هفت طبقه است و به وسیله یک پله حلزونی و مارپیچ از آن بالا می‌روند و به هر طبقه که وارد می‌شوند، به شکل عجیبی می‌پیچد و گویا مقصود از این پیچ و خم‌ها گم کردن راه فرار بوده است.

تمام دیوارها با طلا و الوان بدیع مختلف نقاشی شده و چنین به نظر می‌رسد که از همه دیوارها برگ روئیده است.

طبقه ششم مخصوص گوش دادن و استماع و نغمات روح‌بخش موسیقی تهیه شده و روی همه دیوارها اشکال انواع سازها ترسیم شده است.



عمارت عالی قاپو

در طبقه دوم ایوانی است که آن را «تالار» می‌گویند و از ستون‌های چوبی منقش ساخته شده. در وسط، ایوان خیلی زیبایی ساخته‌اند که آب از کوه یک سمت شهر به وسیله لوله بر آن سوار کرده‌اند. محاذی قصر عالی قاپو مسجد شیخ‌لطف‌الله واقع است که شاه به یادگار عالم مزبور ساخته و عبارت از یک گنبدی مناره است که بر یک دسته از گنبد‌های مجوف استوار شده که در تابستان آنها را آسایشگاه قرار می‌دهند.

در نقاشی گنبد مزبور به وسیله کاشی‌های بدیع و کبود که با مهارت و استادی خارقالعاده انجام یافته، بی‌اندازه مبالغه شده است.

در اطراف آن آیات قرآنی با قلم خیلی درشت نوشته شده و کمربندی از آن آیات در کمر دارد. در ارکان و جوانب جوی‌هایی از فیروزه ساخته شده و خارج آن نیز دارای نقش و نگار است و روی هم رفته این مسجد خود یک قطعه هنری است و به حدی جذاب و گیرنده و بارونق است که تصور کردم امروز از زیر دست صنعتگر ماهر خود بیرون آمده است.

در سمت راست عالی قاپو، مسجد شاه واقع است. در این جا قلم از شرح و توصیف ریزه‌کاریهای هنری و نقش و نگار که صنعتگران آن از حد و اندازه گذرانده‌اند، عاجز است.

یک گنبد بسیار عظیمی است که روی ستون‌هایی قرار گرفته و در اطراف آن یک دسته گنبد‌های ملون آن را احاطه کرده و در وسط آن حوض‌های آب قرار گرفته است و در اطراف و جوانب آن، اتاق‌های طلاب واقع است و همه آنها از داخل و خارج ملبس به کاشی‌های بسیار بدیع و زیباست که من در مقابل آن مبهوت ماندم. واقعاً مسجد شاه اصفهان زیباترین مسجدی در ایران است که انسان را مات می‌کند مخصوصاً وقتی که انسان روبه‌روی پیشخوان کبودان که دو مناره باریک کبود در دو طرف آن قرار گرفته است، بایستد.

هر گاه در نقطه وسط مسجد چیزی به زمین زنند و یا صدا دهند، آواز مزبور در مسجد منعکس می‌شود و به یک شکل مکرر و خیلی بلندی به گوش انسان می‌رسد و مثل این است که کسی بلند می‌خندد. در مقابل مسجد از طرف رکن چهارم میدان مدخل بازار واقع است که آن نیز ملبس به کاشی است و یک زیبایی بی‌نظیر به میدان داده است.

چیزی که بی‌اندازه جالب و گیرنده است، این است که انسان در قصر شاه (تالار) مقابل یکی از دریچه‌ها که با تمام معنی بر میدان و مسجد و عمارت‌های اطراف مشرف است، بنشیند. از آن جا طوری عظمت و جلال و زیبایی این مناظر مجسم می‌شود که شخص را از حال طبیعی خارج می‌کند و چنین جلوه‌گر می‌شود و قسمی انسان را مجذوب و از خود بی‌خبر می‌کند که فریب خورده و خود را یک پادشاه بزرگ مقتدری فرض می‌کند و میدان تصور خیال او را به دوره شاه‌عباس و عظمت و جلال این شهر و میدان می‌گرداند که دست

روزگار امروز بسیاری از رونق و صفای آن کاسته و بعد از آن که گردشگاه بزرگان قوم بوده، محل آمد و رفت عابران فقیر و گدایان بی‌نوا شده است.

شاه‌عباس در مقابل یکی از این دریچه‌ها می‌نشسته و از میهمانان خود و سفرای دول و دیگر بزرگان مملکت پذیرایی می‌کرده و از این پایتخت مملکت خویش جنب و جوش و انتظامات آنان را مشاهده می‌کرده است. در همین میدان افراد لشکر از اتاق‌های اطراف میدان که شبیه به یک حصاری از راهروهای منقش و کاشی‌کاری است، خارج شده در مقابل شاه رژه می‌دادند. در این جا جشن‌های رسمی عید نوروز که اول سال ایران است، برپا می‌شده و بازی‌های مختلف و جنگ حیوانات و اسب‌دوانی و چوگان‌بازی سواران را تماشا می‌کرده است. بازیگاه‌های اروپا بسیاری از بازی‌های خود را از همین میدان گرفته و از آن تأسی کرده‌اند. در این جا اولین مرتبه در جلو پادشاهی که معاصر الیزابت، ملکه انگلستان بود، چوگان‌بازی شده است. این بازی از قدیم در میان ایرانیان معمول بوده و حتی می‌گویند که یکی از شهسواران ایران یک توپ و چوگان برای اسکندر فرستاده، اسکندر در جواب گفته بود توپ علامت کره زمین است و چوگان خود من هستم چنانکه بعد اسکندر این مملکت را فتح و غارت کرد. این بازی همیشه در ایران معمول و باقی بود حتی هارون‌الرشید با وصف کوتاهی قد که با زحمت چوگانش به زمین می‌رسید این بازی را کرده است. هنوز هم در میدان، ستون‌های سنگی علامت بازیگاه برپا و نمایان است.

شخص سیاح اگر چند دقیقه در مقابل این دریچه بنشیند، می‌تواند یک صفحه خیلی روشنی از تاریخ و وضع زندگانی ایرانیان از جلو نظر بگذراند.

اصفهان هنوز در هر چیز خود و با تمام معنی ایرانی خالص است و برای دانستن اخلاق و عادات و زندگانی و مطالعه در هنرها و فنون ظریفه ایران بهترین آئینه و راهنمایی است. زیرا هیچ چیز آن تغییر نیافته و همان است که بوده است.

دوره شاه‌عباس در ایران دوره طلایی ترقی و هنر و صنعت به شمار می‌آید، چنانکه بعد از مرگ او گفته شده است که با مرگ شاه‌عباس هنر و صنعت و ترقی ایران نیز مرد.

شاه عباس ۴۲ سال سلطنت کرد و پایتخت را از قزوین به اصفهان انتقال داد و برای اولین مرتبه یک میسیون انگلیسی به ملاقات ایشان آمده و ایرانیها استعمال توپ در جنگ را از آن میسیون فراگرفتند، زیرا قبل از آن سررشته استعمال این سلاح را نداشتند. شاه‌عباس مزبور در مذهب متعصب و سخت‌گیر بود و یک نفر اداری و با عزم و اراده بود. از جمله قوانین آن شاه این است که تمام حکام ولایات راجع به وقایعی که در حوزه حکمرانی آنها روی می‌داد، در پیشگاه شاه مسئول بوده‌اند و شخصاً شاه به هر چیزی رسیدگی می‌کرد. ...

شاه‌عباس علم و هنر و ادب را تشویق کرد، ولی به تربیت اولاد خود توجهی نکرد و به همین واسطه سلسله سلطنت رو به ضعف گذارد و برخی از اولاد خود را از ترس مزاحمت در سلطنت اعدام کرد و در نتیجه این امر سلطنت به یک نفر آدم ضعیف بی‌اراده منتقل شد که ... بالتلیجه امور دولت مختل و پریشان شد و در اثر این ضعف و اختلال، ترک‌ها تا قزوین پیش آمده و افغانها تا خود اصفهان رسیدند و مدتی تمام ایران در تحت سلطه و حکومت افغانه قرار گرفت.

در السنه و افواه ایرانیان شایع است که اصفهان نصف جهان است.

خدا را اگر اصفهانی نبود جهان‌آفرین را جهانی نبود

هنوز هم عوام اصفهان معتقدند که سری از اسرار در عالی‌قاپو وجود دارد. از این رو مشاهده نمودیم که پارچه‌های بسیاری محض تبرک و برآورده کردن حاجات به دیوار آویخته‌اند. قصر رسمی پذیرایی و استقبال از واردین چهل ستون نام دارد و در محلی نزدیک به میدان واقع است.

در وسط این عمارت باغ خرمی است. عمارت چهل ستون یک طبقه و غالباً از چوب ساخته شده که از داخل مطالکاری شده و دارای نقوش و تصاویر جالب مختلف می‌گساری است و نشان می‌دهد که مه رویان زیباطاعت پیاله‌های شراب را تقدیم می‌گساران و حضار مجلس انس می‌کنند. در برخی از قسمت‌های این قصر وقایع جنگی ترسیم شده که از جمله یکی از میادین، فیروزی لشکر ایران بر افغانه و دیگری غلبه قشون ایران بر اردوی ترک را نشان می‌دهد. نقوش و تصاویر رنگ و روغنی آن به حدی زیباست که مرا به یاد نقوش بدیعه واتیکان ایتالی انداخت.

در جلو قصر مزبور ایوان چهل ستون واقع است که من ستون‌های آن را شماره کردم، دیدم بیش از بیست ستون نیست ولی چون در جلو ستون‌های مزبور حوض آب مستطیلی واقع که تا مسافت زیادی امتداد دارد ستون‌ها در حوض مزبور منعکس می‌شود، از این رو آنها را مضاعف حساب کرده چهل ستون می‌نامند. در این جا شاه عباس از میهمان‌های خود که در اطراف حوض کوچک زیر سقف نشسته‌اند، پذیرایی می‌کرده است.

در نقش و نگار و آرایش این قصر و خراطی چوب‌های آن بی‌اندازه دقت شده است. کنج‌های این ایوان تمام با تکه‌های آینه و بلور نقاشی و آئینه‌کاری شده و این قسم نقش و نگار در نظر ایرانی‌ها از سایر اقسام مرغوب‌تر است.

اسراف و تبذیری که در نقش و نگار در و دیوار این قصر شده، موجب گردیده که من زهد و تقوا و دیانتی را که شاه‌عباس مدعی بوده و برای اثبات آن متجاوز از هزار کیلومتر پیاده به زیارت امام رضا[ع] رفته است باور نکنم.



پوشگاه چهل ستون اصفهان

در بازارهای سقف کوتاه و شعبه‌های مختلف سردرگم این شهر که مثل تیه^{۱۷} اول و آخر آن معلوم نیست گردش کردم. چیزی که نظر انسان را جلب می‌کند، پارچه‌های شفاف است که دارای نقش‌های قلمزنی ایرانی است و این یکی از موجبات شهرت اصفهان است. دیگر از صنایع قابل توجه آنجا، کار دقیق روی مس و برنج است. در این شهر میهمانخانه (چلوکبابی) و میوه فروشی خیلی زیاد است و بهترین میوه‌های این شهر خربزه است که دارای رنگ زرد پرتقالی و یک پوست ریزی است که بی‌اندازه خوش طعم و شیرین است. انواع میوه در این شهر فراوان و ارزان است؛ چنان که یک آقه انگور نیم فروش قیمت دارد و همین طور سایر انواع خوراکی ارزان است. من داخل یک چلوکبابی رفته کباب خیلی خوشمزه‌ای به اندازه کفایت خوردم و صورتحساب که آورده فقط دو قران و نیم مطالبه کرد

و فهمیدم که آدم فقیر می‌تواند در این شهر با روزی چند شاهی یعنی کمتر از یک قروش مصرف زندگانی کند.

در بازار اصفهان با یک دسته از منورالفکرهای یزد که شهری است در مشرق اصفهان اتفاق مصاحبت افتاد. اشخاص مزبور زرتشتی و یا مجوس آتش پرست بودند که از ترس عرب و مسلمین به طرف صحاری بین یزد و کرمان فراری شده و هنوز در حدود ده هزار نفر در اطراف و نواحی یزد سکونت دارند. سابق بی‌اندازه آنها را اذیت می‌کردند چنانکه ایشان را مجبور به پوشیدن عباى زرد کرده و اجازه نمی‌دادند که عمامه سر گذارند و یا سوار اسب شوند؛ فقط در این اواخر این قیود برداشته شده است.

طوری که از اظهارات آنها مطلع شدم در یزد «برج سکوت»^{۱۸} (دخمه) وجود دارد که زرتشتیهای آتش پرست مرده‌های خود را برای کلاغ و لاشخوران در آن می‌گذارند. در بمبئی نیز این دخمه را مشاهده کردم و شرح آن را در کتاب خود «جولة فی ربوع آسیا» نوشته‌ام. زرتشت فیلسوفی بوده که متجاوز از ۲۵۰۰ سال قبل از مسیح در آذربایجان می‌زیسته و دارای شخصیت عجیبی بوده است.

تعالیم زرتشت متضمن فضایل اخلاقی زیاد است و به پیروان خود آموخته بود که خدا، «اهورامزدا»، می‌گوید همیشه بین خیر و شر جنگ و ستیز است و عاقبت خوبی بر بدی غلبه خواهد کرد. پیروان خود را به زراعت تشویق می‌کرد و کشتن سگ را حرام کرد و می‌گفته است که محل بهشت در قله کوه دماوند است که بالای سر تهران واقع و در آن جا یک منطقه بسیار خرمی است که شب و تاریکی و بیماری و مرگ به آن دسترس ندارد.

این دیانت سیزده قرن در ایران حکمفرما بود تا اسلام آن را برانداخت. بقیه از کتب مقدسه زرتشت در کتابخانه پرسپولیس وجود داشت که برخی از آن به خط خود زرتشت بود که اسکندر مقدونی در ضمن آتش زدن پرسپولیس آن کتاب‌ها را نیز طعمه حریق کرد و این بزرگ‌ترین خطایی است که اسکندر مرتکب شد. از جمله نواحی اصفهان که سیاحان به تماشای آن می‌روند، محلی است موسوم به شیخ عبدالله که مدفن شیخ مزبور در زیر گنبدی واقع و در دو طرف گنبد مزبور دو مناره است که آن را مناره جنبان می‌نامند. من به وسیله درشکه مدت یک ساعت در یک راه پر از گرد و غبار و کثافت و مشکل طی طریق کرده تا به محل مزبور رسیدم. در آنجا از گنبد بالا رفته بعد از آن دو نفر هر کدام از یک مناره بالا رفت. یکی از آنها این مناره را تکان می‌داد اول خود آن مناره تکان می‌خورد و بعد به مناره طرف مقابل سرایت کرده و آن را نیز به لرزه درمی‌آورد و اگر آن دیگری را تکان می‌دادند نیز همان تأثیر را در اولی می‌کرد. ...

بخش نهم

به طرف شیراز

از شهر اصفهان تا شیراز که پانصد کیلومتر مسافت است حرکت کردیم و تقریباً قسمت عمده بعد از ظهر چهارشنبه در راه بودیم، قسمت اعظم این راه ملال‌آور عبارت از تپه‌های خشک است که جز مقداری تپه چیزی ندارد. بیشتر عبور ما در وسط دره‌هایی خشک، شبیه به دره صوف مصر بود. در بین راه اتومبیل‌های زیادی مشاهده کردیم که واژگون شده و به مسافران صدمه رسیده است.

ساعت ۵ وارد قریه سعادت‌آباد شده و برای این که بتوانیم تخت‌جشید را در روز مشاهده کنیم، شب مجبور به توقف در آن قریه شدیم. قریه مزبور شبیه به قرای دامنه کوه در سرزمین مصر است و شباهتی هم به قرای برخی از واحه‌های مصری دارد. خانه‌ها تمام گلی و کوتاه است. طیب قشون آنجا ما را برای خوردن چای به سربازخانه دعوت کرد. سربازخانه مزبور به کلی خرابه و خیلی تعجب کردم که چطور در چنین جایی زندگی می‌کنند.

۲۰۰

شب در یک مسافرخانه خیلی ساده ماندیم. صاحب میهمان‌خانه یک قالیچه به من داد که روی آن بخوابم و چون شب قبل نخوابیده بودم، خواب عمیق کردم. صبح خرابه‌های قدیمی زیادی مشاهده کردم که از جمله تخت سلیمان و قبر کورش و خرابه کوجاست یا مسکن کورش است و همه اینها عبارت از اطلال و خرابه‌هایی است که قابل دیدن نیست.

صبح به پرسپولیس یا اصطخر و یا گوشک پارس که گاهی آن را تخت جمشید نیز می‌گویند وارد شدیم. خرابه‌های مزبور در دامنه کوهی واقع و به واسطه حجاری‌های مرتفع آن مثل یک شهر عظیمی به نظر رسید؛ چنانکه مشاهده آن مرا به یاد معبد کرنک انداخت. می‌گویند بعد از کرنک مصر تخت جمشید بزرگ‌ترین و زیباترین اثر از آثار قدیمه است.

پله‌های باعظمت که از چپ و راست ساخته شده، مشاهده کردیم و وسیله همان پله تا یک ارتفاع خیلی زیاد بالا رفتیم. شماره پله‌های مزبور ۱۱۱ پله بود. این پله‌ها به حدی خوابیده و بالا رفتن از آن به اندازه‌ای سهل است که می‌گفتند سوار بدون این که پیاده شود می‌تواند از آن بالا برود.

در بالای این تپه خرابه‌های آن شهر قدیمی را مشاهده کردیم که دارا [داریوش] اول، در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد آن را برای مقر بارگاه خویش در وسط حاصلخیزترین نقطه از



۲۰۱

تخت جمشید

ایالت فارس انتخاب کرده است.
در جلو مدخل کاخ دارا و پسرش خشایارشا^{۱۹} [کذا فی الاصل] در ارتفاع خیلی زیادی گاوهایی که دارای بال و صورت انسان هستند، قرار گرفته است.
در جنب این عمارت یک صد ستون است که بیشتر ستونها فرو ریخته و جز مقدار قلیلی باقی نمانده است.
ستونهای مزبور از سنگهای سفید و شفاف حجاری شده و دارای پیچ و خمهایی شبیه به ستونهای ساخت یونانیهای قدیم است.
روی ستونها سر گاوهایی قرار گرفته است که در ارتفاع ۶۵ پا سقف عمارت را نگاه داشته بودهاند. سقف از چوب است و با مس و برنج و عاج پوشیده شده است.
به واسطه زیادی برنج و صنعت دقیق آن چنین تصور می‌رود که آن عصر از بهترین و بارونق‌ترین عصر صنعت و کار برنج بوده است.
خراطی سقفها یکی از معجزات فنی و صنایع ظریفه به شمار می‌آید.

رنگ آمیزی و نازک کاریهای برخی از قطعات آن که از زیر آوار بیرون و در یک اتاقی شبیه به موزه در آنجا مشاهده کردیم، ما را به یاد نقوش و رنگ آمیزی قصر الحمرا در اندلس (اسپانیا) انداخت و حتی برخی عقیده دارند که عربها بیشتر فنون ظریفه خود را از کاخ خشایار اخذ و اقتباس کرده اند. واقعاً رنگ آمیزی بدیع و نقوش زیبای این قصور موجب افتخار مشرق در مقابل اروپاست. در جلو درهای این کوشکها پرده های قالی زیبا و سنگین برای جلوگیری از حرارت آفتاب آویزان بوده است. بدیهی است که زیادی ستونهای راست و موزون صحنه را شبیه به جنگلی از درختهای سفید و زیبا و شفاف کرده بوده است. یک قسمت از قصر اخیراً از زیر خاک بیرون آمده و هنوز هم آلمانها مشغول حفاری و بقایای پنهان مانده این قصور را بیرون می آورند. از این رو مانع شدند که ما عکس این عمارت را برداریم. یک دسته از پله ها بیرون آمده که با نقوش بدیعه خود و خط میخی کاملاً محفوظ مانده است. پله های مزبور از دو سمت یمین و یسار و بعد از مدتی چنین می پیچد که چپ، راست و راست، چپ می شود و دارای جلال و ابهت مخصوصی است که عظمت و قدرت مملکت را می رساند.

چقدر دارا و خشایارشا در آن بهشت روی زمین نشسته و به دنیا و سایر پادشاهان روی زمین خنده و با نظر احتقار به آنها نگریسته اند؛ ولی وقتی که در مدخل قصر وارد شدیم و دیدیم که تقریباً شبیه به مدخل رئیسی قصر کرنک ما در اقصر است ولی پیش خوانها و ستونها از حیث عظمت و انتظام و جلال به پایه آثار گذشتگان ما نمی رسد، یک اندازه غرور ملی در من اثر کرد؛ دیدم که لابد ایرانیان قسمتی از تمدن خود را از ما گرفته زیرا در خرابه های مزبور تا درجه زیادی از فنون مصری و آشوری و به مقیاس کوچکی از فنون گریک اقتباس شده است.

اصطخر، موطن ابی اسحاق اصطخری صاحب کتاب «مسالک الممالک» که قدیم ترین کتاب جغرافیایی عربی است، بود. گاهی هم آن را چهل منار یعنی ستوندار می نامند.

بعد از حرکت از پرسپولیس و طی شصت کیلومتر راه که بیشتر کوه های پیچ در پیچ بود، شیراز مرکز ایالت فارس که پایتخت آل بویه بوده است، نمایان شد. شهر مزبور در وسط یک گودی که کوه از هر طرف آن را احاطه کرده است، به نظر رسید. در مدخل اول شهر یک دروازه قدیمی است که در بالاخانه دروازه قرآنی به خط خود امام علی [ع] است که مردم در آمد و رفت از آن قرآن تبرک می جویند.

شیراز کهنه عبارت از مجموع کوچه های تنگی است. خانه های آن از آجر و بازار با گنبد های

معمول ایرانی و شعب زیاد آن با امتداد لایتناهی در وسط شهر واقع، بازار شهر به حدی زیاد است که می‌گویند نصف ساکنان شهر به شغل تجارت مشغول که یک پنجم آنها کلیمی هستند.

بیشتر عمارت‌های دولتی عبارت از قصور عالی مرتفعی است که دارای نقوش بدیعه زیبایی است؛ از بین آنها عمارت پست و تلگراف را به خاطر دارم.

مرکز سپاه قصری شبیه به قلعه، در خارج شهر قدیم است. شهر جدید دلبازی بنا شده که دارای خیابان‌های وسیعی است که در دو طرف آن جوی‌های آب جاری است ولی سبزه و درخت خیلی در این شهر کم است. چنانکه با وصف این که شهر در دامنه کوه واقع است، از حیث کمی سبزه و آب شبیه به حلوان مصر است. اختلاط مردم و ازدحام عظیم آنها در خیابان‌های جدید مخصوصاً هنگام عصر خیلی جلب نظر می‌کند. بی‌اندازه شوخ‌طبع و به عیاشی مایل هستند و حال آن که چادر زنها از همان مد قدیم است که شباهت کاملی به لباس زنان افغانی دارد.

شیراز از بهترین مرکز علم و ادب ایران به شمار می‌آید. قبر سیبویه، امام علمای نحو، در این شهر واقع شده و بسیاری از علما و شعرا از این شهر برخاسته‌اند که از بین آنها سعدی و حافظ را اسم می‌برم.

من مرقد هر دو را که در دامنه کوه واقعد، زیارت کردم. مدفن حافظ در وسط یک عمارت فاخری واقع و اطراف آن نرده آهنی کشیده شده. در آن جا یک قهوه‌خانه است. نشستن من در آنجا در آن هنگام خیلی شبیه به خیالات خود آن شاعر بود. حافظ بر تمام شیراز مشرف و دارای یک منظره سحرآمیزی است که هیچ‌گاه نمی‌توانم آن را فراموش کنم.

وسعت و ابهت آرامگاه سعدی کمتر از حافظ است. چیزی که مایه تعجبم شد، این بود روزی که به زیارت رفتم، دیدم یک عده از مرد و زن و بچه در آنجا می‌رقصند و آواز می‌خوانند و دست می‌زنند و مثل این بود که همگی مطابق میل و افکار شاعر مزبور و روایات او رفتار می‌کردند.

به طرف بوشهر

به وسیله اتومبیل بزرگ از شیراز عازم بوشهر شدیم که در حدود سیصد کیلومتر مسافت است. این مسافت را در ظرف دو روز و یک شب طی کردیم. فقط در یک قریه بزرگی موسوم به کازرون استراحت کردیم.



بوشهر

این راه کوهستانی سخت پریپچ و خم بود که ابدأ نظیر آن را ندیده بودم. مخصوصاً کوه‌هایی که در روز دوم دیدم در محلی موسوم به «داراب» خیلی سخت‌تر بود، چنان که پیچ و خم‌های راه که سربالا هم بود، رعب بر دل مسافر و حتی شوفاها مستولی می‌شد. زیرا پیچ و خم‌ها در یک کتل بالای سر همدیگر به یک وضع موحشی مشاهده می‌شود. در آنجا واژگون شدن اتومبیل و پرت شدن آنها در دره‌ها خیلی اتفاق می‌افتد؛ چنان که دو روز قبل از ما یک اتومبیل طوری پرت شده بود که مسافرانش تکه تکه شده بودند. به این واسطه امنیت در شب مانع حرکت مسافران می‌شد.

در پانزده کیلومتر آخر وارد دشت خشکی شدیم که با شن‌های خود تا ساحل خلیج [فارس] امتداد دارد. در بین این قسمت از ایران چشمه‌های گوگردی زیادی مشاهده کردم. نخلستان هم در این دشت به طور متفرق مثل واحه‌های وسط صحرا مشاهده می‌شود. چیزی که مایه تعجبم شد، این بود که در قسمت اول راه از شیراز کوه‌ها خشک و در وسط که ارتفاعش زیادتر است، کوه از جنگل مستور و درختان بزرگ کهنی به طور پراکنده وجود دارد. به این واسطه در نقاط زیادی مشغول آتش زدن هیزم و ساختن زغال بودند.

در قسمت اخیر کوهستان نیز درخت کم و سرانجام معدوم شد و کوه‌های مزبور از حیث

خشکی عیناً مثل کوه‌های حلوان مصر است. معلوم می‌شود که برف‌هایی که بر قسمت مرتفع کوه می‌نشینند، موجب پیدایش جنگل و نمو درخت شده است و همان برف هم باعث پیدایش چشمه‌ها و جوی‌های کوچکی شده است که به طور مارپیچ در آن دره‌ها جریان دارد.

سرانجام وارد بوشهر شدیم. بوشهر شهر کوچکی است و جز یک میهمان‌خانه کثیفی ندارد که اتاق‌هایش کاملاً شبیه به مغاره و سوراخ است.

خیابان‌های شهر مثل کوچه‌های بن‌بست تنگ است. با این که تابستان گذشته و من در ۱۹ سپتامبر وارد بوشهر شدم، هوا بی‌اندازه گرم بود و این مسئله به من ثابت کرد که هوای سواحل خلیج فارس فاسدترین و گرم‌ترین هوای نقاط روی زمین است.

چند قهوه‌خانه متعلق به بلدیة در شهر وجود دارد که مردم روی نیمکت‌های چوبی عریان و کوتاهی می‌نشینند و بر پشتی‌هایی که بیش از یک پا از زمین ارتفاع ندارد تکیه می‌زنند و به حدی کوتاه است که انسان تصور می‌کند روی زمین نشسته است.

ساحل دریا پر از خاک و کثیف است، مگر در حوالی گمرک که بهتر است...

یک روز با حالت بی‌تابی در این شهر توقف کردم، صبح روز دوم به گمرک رفته و در آنجا اثاثیه ما را تفتیش کردند. سپس مسافت هفت کیلومتر به وسیله یک قایق بخاری کوچکی روی آب خلیج فارس دریانوردی کرده تا به کشتی رسیدیم. آب دریا خیلی موج و هوا پر از گرد و غبار بود. از این رو تا به کشتی (vasna) رسیدیم، خیلی اذیت شدیم.

کشتی مزبور هفت کیلومتری شهر لنگر انداخته بود. زیرا به واسطه کمی آب نمی‌تواند به شهر نزدیک شود. کشتی مزبور متعلق به کمپانی هند شرقی بود و هفت کشتی از کمپانی مزبور در بنادر خلیج فارس عبور می‌کند. کشتی‌های تندرو در برخی از بنادر عبور می‌کنند. بارگیری کشتی‌ها از مسافران عرب و ایرانی و هندی بود و مقدار زیادی چای، شکر و زغال از هندوستان در بار داشتند که در بنادر خلیج فارس پیاده می‌کنند و در مراجعت جو و خرما بار می‌کند. عصر در یک قریه کوچکی در مصب شط‌العرب^{۲۰} که فاو نامیده می‌شد، لنگر انداختیم.

صبح مدت زیادی در آبادان توقف کردیم. آبادان به واسطه دود کشتی‌ها و کارخانه‌ها و ازدحام و انتظام خیابان‌ها و عماراتش مثل یکی از شهرهای لنکشیر^{۲۱} است و هیچ تصور نمی‌کردم که در یک چنین جای دوردست و هوای فاسدی یک چنین شهری وجود داشته باشد؛ ولی این جا مرکز شرکت نفت ایران و انگلیس است که نفت استخراج شده از معادن

پرثروت آنجا را استخراج و در کارخانه‌های عظیم آنجا تصفیه و سپس به وسیله کشتی‌های بخار به نقاط مختلف عالم حمل می‌شود.

در آنجا عده زیادی کشتی مشاهده شد که حلب‌های نفت را حمل می‌کردند و حلب‌ها را با انتظام عجیبی صف می‌دادند.

علاوه بر آن آبادان مرکزی برای کشتی‌هاست که احتیاجات خود را از بنزین از آنجا تأمین می‌کنند. چنان که کشتی ما مدت یک ساعت به وسیله لوله‌های عظیمی بنزین برمی‌داشت.

ظاهراً فلات غربی ایران از حوالی بحر خزر تا کردستان و سواحل خلیج فارس، یکی از منابع پرثروت نفت به شمار می‌آید و مقادیر عظیمی از نفت در زیر صخره‌های آنجا موجود است.

در محاذی آبادان وسعت شط‌العرب زیادتر از نیل است و در آنجا شط آبادان موسوم است. ساحل شرقی این رودخانه متعلق به ایران و ساحل غربی آن مربوط به عراق است و طرفین آن جنگل‌های انبوه نخل وجود دارد و بعد از طی سه ساعت راه از آبادان وارد محمره [خرمشهر] شدیم. محمره نیز مثل بوشهر کوچک است، ما چهار ساعت در آنجا برای پیاده کردن بار کشتی توقف کردیم. سپس عازم بصره شدیم و از آنجا تا بصره دو ساعت طول کشید.

در تاریخ ۲۵ سپتامبر به وسیله اتومبیل از بصره عازم شام شدیم. دو نفر از جوانان عراقی و یک نفر آخوند ایرانی در اتومبیل همسفر ما بودند. دو نفر عراقی به اندازه شوخ‌طبع بودند، چنانکه در تمام اثنای راه مشغول بذله‌گویی و شوخی بودند.

پانوشتها

۱- محمدثابت مصری، سفر خود را همزمان با ایام دیکتاتوری رضاخان به ایران انجام داد و مشاهدات وی از ایران در آن دوره، گزارشی است که بخشی از ادعاهای رژیم پهلوی درباره تحول و توسعه رضاخانی را به چالش می‌کشد.

۲- اتومبیل‌هایی که شبیه وانت امروزی بود.

۳- به احتمال بسیار زیاد مؤلف از فعلی با ریشه «دهش» استفاده کرده و مترجم ایرانی بدون توجه، آن را دهشت ترجمه نموده است که در فارسی هم مصطلح است؛ در حالی که منظور مؤلف دهش، به معنای تعجب بوده است؛ او از سر و وضع زنان ایرانی «تعجب» نموده است، نه دهشت! (ویراستار)

۴- قاعده معمول جهانگردان این است که در بلاد و گوشه و کنار دیار به دیدار چیزهایی بروند که با طبعشان سازگار باشد از این رو انگیزه‌های مختلفی برای سیاحت وجود دارد، یک جهانگرد ممکن است در سفرنامه‌اش

چیزی جز برخورد با دانشمندان و ملاقات با ادبا را ذکر نکند، دیگری برخوردش را با سیاستمداران و نظریات سیاسی آنها را درج می‌کند و سومی به توصیف و تشریح اوضاع زندگی و اقتصادی و یا آب و هوای مطبوع و میوه‌های دوست‌داشتنی آن سرزمین، بپردازد و یا جهانگرد عارفی پیدا شود که بدایع آفرینش، و اتقان حکمت خدای سبحان را در مشاهدات خود یاد کند. و در این میان جهانگرد بی‌آزرمی هم پیدا می‌شود که هیچ امری جز شهوات و اعمال زشت توجه او را جلب نکند.

۵- ادیب و نویسنده عربی‌دان برجسته ایرانی قرن چهارم هجری و صاحب تألیفات سترگ چون رسائل، مقامات و دیوان شعر. مقامات و رسائل او هنوز در دوره‌های عالی ادبیات عرب (در کشورهای عربی) تدریس می‌شود. بدیع‌الزمان شاگرد ممتاز صاحب بن عباد بود. سیاحتگر مصری، که معلم ادبیات در دبیرستان‌های مصر بوده، از همین رو بدیع‌الزمان را می‌شناخته و از او یاد کرده است. (ویراستار)

۶- ساحل مدیترانه در جنوب فرانسه و ایتالیا؛ از زیباترین و خوش آب و هواترین نقاط جهان و محل خوشگذرانی اشخاص بسیار ثروتمند. (ویراستار)

۷- نام استانی در منطقه نیل علیا در جنوب مصر. (ویراستار)

۸- مقیاس قدیمی وزن برابر با یکصد رطل. (ویراستار)

۹- واحد پول رایج مصر برابر با ده ملیوم؛ هر هزار ملیوم یک جنبه مصری [لیبه مصری] است. (ویراستار)

۱۰- واحد سطح؛ رایج در مصر و سوریه و سودان؛ تقریباً برابر با ۴۲۰۰ متر مربع. (ویراستار)

۱۱- من آرزو دارم مزارم در جایی باشد که بهاران برگ گل روی مزارم بریزد.

۱۲- امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان پس از سفر به اروپا در سال ۱۹۱۷م (۱۳۰۶ش) و دیدار با سران کشورهای اروپایی و بازگشت به کشورش در تابستان سال ۱۳۰۷ش انجمن حمایت نسون را تشکیل داد و دوازده نفر از وکلای زنان کابل اداره انجمن را به دست گرفتند و به تبلیغ بی‌حجابی دست زدند. وی در سال ۱۳۰۸ به همراه همسرش به ایران سفر کرد. بی‌حجابی همسرش تأثیر منفی در افکار عمومی گذاشت و پس از بازگشت به افغانستان مردم بر کشف حجاب و تغییر کلاه علیه او قیام کردند و او را عزل نمودند. روی کار آمدن امان‌الله‌خان در افغانستان، کمال آتاتورک در ترکیه و رضاخان در ایران حرکت هدایت‌شده از سوی استعمار غرب بود.

۱۳- جنگل کلمه‌ای است فارسی که به انگلیسی رفته و Jungle شده است؛ نویسنده به سبب عدم آشنایی‌اش با زبان فارسی فکر کرده جنگل از Jungle گرفته شده است.

۱۴- شاید مقصودش مثل معروف مرگ می‌خواهی برو گیلان، باشد. مترجم.

۱۵- کافه لوقاته مرکز نشست مشروطه‌خواهان در میدان بهارستان بود.

۱۶- هتل آمریکا توسط فردی به نام تونی هوانسیان از ارامنه اصفهان در سال ۱۳۰۷ در خیابان چهارباغ به سبک جدید ساخته شد و بعدها به هتل فردوسی و سپس هتل جهان تغییر نام داد.

۱۷- تیه: بیابانی که رونده در آن گمراه شود و راه به جایی نبرد.

۱۸- زرتشتیان اموات خود را در دخمه‌هایی که مدور است و در بالای کوه قرار دارد و اروپائیان به آن برج سکوت نام داده‌اند دفن می‌کرده‌اند.

۱۹- خشایارشا درست نیست؛ یعنی این کلمه مرکب از دو کلمه خشایار و شاه نیست؛ بلکه یک کلمه است و آنهم خشایارشا است که نام پادشاه هخامنشی است. (ویراستار)

۲۰- اروندرود.

۲۱- لنکشایر؛ از شهرهای انگلستان و از مراکز صنعتی آن کشور.

علل شکست قیام ضد استعماری شیخ محمد خیابانی

ضمیمه مطالعات تاریخی

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

مجله علمی-تخصصی
فصلنامه مطالعات تاریخی
پیاپی ۱۲۸۳
شماره ۱
تابستان ۱۳۹۸
صفحه ۱-۲۰